خراسان بزرگ: سال ششم، شماره (۱۹)، تابستان ۱۳۹۴
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.6, No.19, Summer 2015

تحلیل ژئوپلیتیکی روابط افغانستان و ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها

حیدر لطفی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۳۰
شماره صفحات: ۷۶- ۵۷

چکیده

کشور افغانستان به لحاظ تاریخی، فرهنگی و سرزمینی دارای اشتراکات بسیاری با کشور ایران است. اما به رغم این اشتراکات زیاد، چالش‌های گوناگونی در مسیر همگرایی این دو کشور وجود دارد. درک چالش‌های موجود در روابط دوجانبه این دو کشور همجوار و حرکت در مسیر توسعه روابط براساس ظرفیت‌ها و نیازهای متقابل ژئوپلیتیکی از لوازم بهبود وضعیت کشور افغانستان و خروج آن از بی ثباتی و حرکت به سمت توسعه و در نتیجه تأمین امنیت مرزهای شرقی ایران و نیز توسعه مناطق شرق و جنوب‌شرقی ایران است. از این رو در مقاله حاضر به چالش‌ها و فرصت‌های موجود در روابط دوجانبه ایران و افغانستان پرداخته شده است و سعی نگارنده بر این است تا به مزیت‌ها و فرصت‌های موجود برای همگرایی بیشتر بین دو کشور پرداخته شود. سوال اصلی در این پژوهش عبارت است از: فرصت‌ها و چالش‌های ژئوپلیتیکی موجود در روابط دو جانبه ایران و افغانستان کدامند؟ چگونه می‌توان در مسیر همگرایی بین دو کشور حرکت کرد؟ این مقاله به شیوه‌ای تحلیلی- توصیفی نگاشته شده است.

کلیدواژه ها: ژئوپلیتیک، افغانستان، ایران، چالش‌ها، فرصت‌ها.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد گرمسار، ایران heidare.lotfi@gmai.com

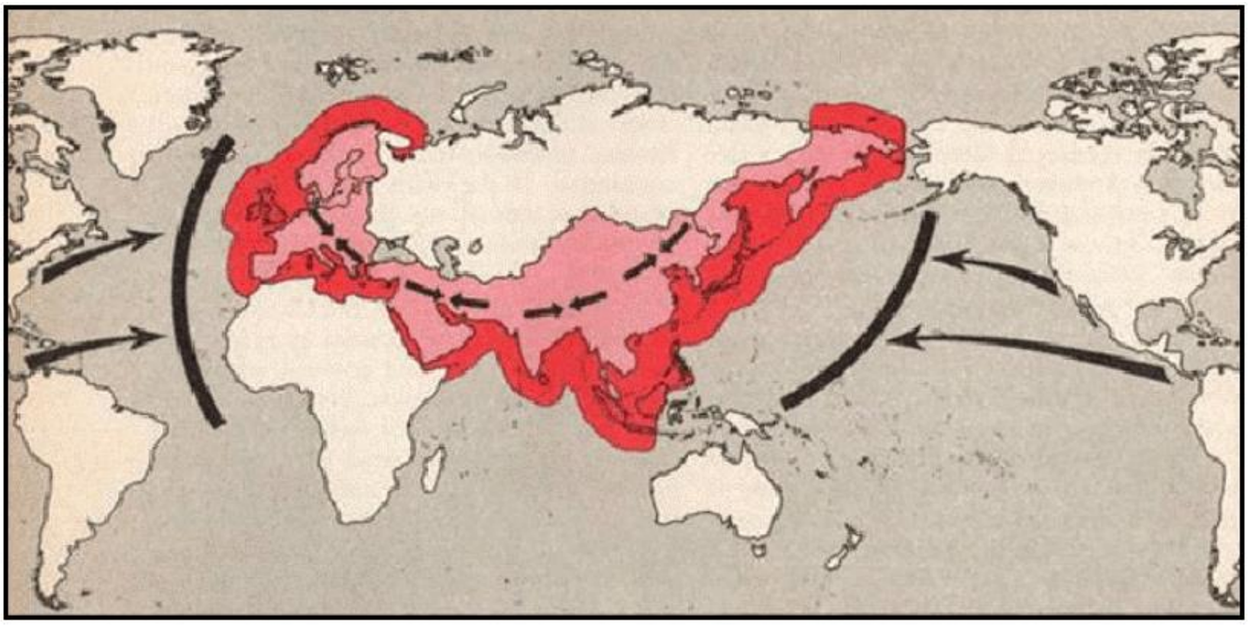
مقدمه

سرزمینی که امروزه تحت عنوان کشور افغانستان به عنوان یک کشور مستقل در سازمان ملل شناخته شده است، تا سال ۱۷۴۷ میلادی، ۱۱۲۶ هجری خورشیدی بخشی از کشور ایران بود و در این تاریخ توسط یکی از سرداران پشتون نادر شاه افشار و پس از مرگ وی از ایران جدا شد و اعلام استقلال نمود. واژه افغان که نام یکی از قبایل پشتون است بر روی این کشور جدید گذاشته شد که البته به اعتقاد بعضی‌ها افغان وجه تسمیه قوم پشتون است. در هر دو صورت نام یک قوم یا قبیله از یک قوم بر سراسر این سرزمین گذاشته شده است و این ریشه در قدرت چیرگی سیاسی و نظامی پشتون‌ها در این سرزمین دارد. پشتون‌ها به مانند اقوام لُر، کُرد و آذری از مرزداران و حکام و معتمدان شاهان گذشته ایران بوده‌اند و معمولاً قدرت نظامی و سیاسی محلی از طریق شاهان به این اقوام تفویض می‌شد. پشتون‌ها مرزداران شرقی کشور بوده‌اند که با مرگ نادرشاه افشار یکی از سرداران وی به نام احمد شاه ابدالی که بعداً به احمد شاه درانی مشهور شد سعی داشت تا قدرت را در ایران در دست گیرد. اما به دلیل عدم توانایی در یکپارچگی تمام ایران به بخشی از خراسان و بلوچستان و تمامی پشتونستان قناعت کرد و خود را شاه این منطقه از ایران نامید و رفته رفته نام قبیله و قوم خود را بر آن نهاد. همانطور که مشخص شد، افغانستان کنونی بخشی از تمدن ایرانی است و مردم پشتون و فارس (تاجیک و هزاره و غیره) و نیز بلوچ‌های افغانستان از اقوام ایرانی بوده و زبان آن‌های نیز از شاخه‌های زبان ایرانی است. به رغم اینکه ایران و افغانستان بیشتردین نزدیکی را نسبت به هر کشور و قوم دیگری به یکدیگر دارند، روابط تاریخی خوبی از سال ۱۷۴۷ میلادی تاکنون با یکدیگر نداشته‌اند. در دوره جدید نیز از سال ۱۳۷۴ هجری شمسی و با ظهور طالبان رابطهٔ این دو کشور دچار تنش‌های بسیار جدی‌تری شد. با روی کار آمدن دولت جمهوری اسلامی در افغانستان و ریاست جمهوری حامد کرزی روابط ایران و افغانستان رو به بهبود نهاد، اما بخشی از مشکلات اساسی همچنان باقی ماند. با روی کار آمدن اشرف غنی احمدزی تمرکز بر روابط سرزمینی و مزیت‌های نسبی پررنگ تر شده است و مسائل مذهبی رنگ‌کمتری در روابط ایران و افغانستان به خود گرفته است. از این‌رو نگارنده در صدد است تا با تحلیل چالش‌ها و فرصت‌های موجود در روابط این دو کشور، عوامل موثر در همگرایی بین دو کشور را مورد تحلیل قرار دهد.

مبانی نظری

جایگاه افغانستان در نظریات ژئوپلیتیکی

افغانستان یک سرزمین کوهستانی و بن بست در غرب آسیا بدون نفت و مواد خام استراتژیک است، که فقط به دلیل ویژگی ژئوپلیتیکی‌اش به عنوان دروازه هندوستان و حایل بین روسیه و اقیانوس هند و همچنین به عنوان پل ارتباطی غرب به شرق جهان برای قدرت‌های جهانی حائز اهمیت است. همچنین کشورهای مثل ایران و افغانستان جزء ریملند جهانی هستند و کلاً کشورهای ریملند پل ارتباطی شرق به غرب جهان نیز محسوب می‌شوند. نیکولاس اسپایکمن (۱۹۹۴) در مقام رد پاسخ به تئوری مکیندر (سرزمین قلب و محور جغرافیایی تاریخ)، مدعی شد که ناحیه اصلی در طرح هارتلند، منطقه (هلالی) پیرامونی داخلی است. وی این ناحیه را «منطقه پیرامونی» یا «منطقه حاشیه ای» نام داد که کنترل بر آن می توانست نیروی هارتلند را خنثی سازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۵۵). دلیل اهمیت دادن اسپایکمن به ریملند، در مقایسه با هارتلند، از این جهت بود که به اعتقاد وی، این منطقه امکان ترکیب قدرت بری و بحری را بهتر فراهم می سازد؛ از طرف دیگر بیشترین منابع نیروی انسانی و سهولت ارتباطات در این بخش از جهان وجود دارد. به هر حال از جنگ جهانی دوم تا کنون امریکا با اصرار تمام و با استفاده از همین نظریه تلاش می کند در این منطقه، یک گره دفاعی ایجاد کند. در واقع امریکا قلمرو جغرافیایی ریملند را یک موضع پدافندی رد نظر می گیرد و با توجه به جنگ‌های منظم گذشته، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی در این موضوع پدافندی، نفوذی صورت گیرد و تحت هیچ شرایطی ضعف ژئواستراتژیکی ریلمند را قبول نمی کند. نگاهی به استراتژی نظامی ایالات متحده امریکا در پایان قرن بیستم، مؤید این نظریه است که این کشور قلمرو جغرافیایی ریلمند را هنوز برای خود یک منطقه حیاتی می‌داند (عزتی، ۱۳۸۰: ۱۶).



نقشه ۱. نقشه ریملند و جایگاه کشور افغانستان
(منبع: http://ystc.ir)

اشغال کشور افغانستان از سوی ایالات متحده امریکا و متحدان بین المللی اش واکنشی بود به حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کنار پیاده شدن مبانی طرح خاورمیانه بزرگ در افغانستان، الگوی رفتاری امریکا و متحدان اروپایی اش در این کشور این واقعیت را گویاست که موقعیت افغانستان در منطقه هلال داخلی «مکیندر» و ریملند «اسپایکمن» کاملاً ملاحظه شده است. اولین دیدگاه در اشغال افغانستان از سوی ایالات متحده، ایجاد یک گره دفاعی در رابطه با مسائل امنیتی منطقه است. امری که با از دست رفتن رژیم پهلوی در ایران به عنوان ژاندارم منطقه برای امریکا مشکلاتی زیادی را خلق نمود خلائی هم در منطقه بوجود آورد. بخصوص آنکه بدیل‌های دیگر نظیر پایگاه پاکستان نیز بعد از فروپاشی شوروی تدریجاً تا سقوط رژیم طالبان به پایان کار خود رسیده‌اند. افغانستان به عنوان یک کشور واقع در منطقه ریلمند از قابلیت‌های ارتباطی حساسی برخوردار است و توان اتصال بازارهای غرب به شرق را دارد. راه ابریشم پروژه ای است که بیش از سه دهه گذشته تاکنون در رابطه با احیاء مجدد آن. مطالبی بر سر زبان‌هاست. گذشته از آن ثبات در افغانستان در برداشت کشورهای آسیای مرکزی یعنی رسیدن به رؤیای «راهیابی به آب‌های گرم جنوب» و در آمدن از وابستگی شدید به روسیه می‌باشد. به طور کلی می توان از موقعیت جدید بوجود آمده در افغانستان- نقش جغرافیایی اتصال شبکه‌های حمل و نقل از غرب به شرق جهان- این برداشت را داشته باشیم که ژئوپلیتیک جدید افغانستان در مسیر قوت گرفتن و نقش پذیری در سطح منطقه و فرا منطقه ای گام برداشته است. البته این توان بالقوه فعلاً در اثر تهدیدات تروریستی طالبان و نیز ظهور گروه‌های وابسته به داعش در افغانستان، با تهدید جدی رو به رو است و نیاز به ایجاد یک ثبات نسبی در افغانستان دارد.

یکی از اهداف مهم امریکا و ناتو با ورود به افغانستان، ایجاد یک پایگاه برای مقابله با «سه محور اتمی و موشکی روسیه، چین و هند» بود که هر سه کشور، اتمی و موشکی هستند و موضع تقریباً نزدیکی در برابر غرب دارند. البته مهار ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای با اثرگذاری نرم و هویتی و نیز توان دفاعی-امنیتی نسبی نیز بخشی از تلاش آمریکا ست. افغانستان (ضمن آنکه از موقعیت حساس ریملند نزد امریکا و ناتو برخوردار است) در مرکز این مثلث استراتژیک نیز قرار دارد و آمریکا با حضور در آن می‌تواند با مهار این محور در آسیای مرکزی، امنیت لازم برای احداث خطوط لوله نفت وگاز از آسیای مرکزی به اقیانوس هند را فراهم سازد (رحمانی، ۱۳۸۳: ۱۲۳). گفته می شود، اگر خود افغانستان میزان چشمگیری از منابع استراتژیک را دارا نباشد. امکان ارائه انواع متعددی از منابع استراتژیک نظیر نفت و گاز را فراهم می نماید. بنابراین هرکس بخواهد بخش های از این سیستم حمل و نقل و ارتباطات در حال ظهور دوباره را کنترل نماید، باید افغانستان را نیز تحت کنترل داشته باشد (گلر و استاهل، ۱۳۸۳: ۸۶).

همه این قابلیت ها از جمله موارد گفته شده بالا زائده موقعیت ژئوپلیتیکی حساس افغانستان در منطقه خاورمیانه بزرگ می‌باشد و نمایانگر آنست که این کشور می‌تواند به عنوان یکی از عناصر اصلی نظام منطقه‌ای خاورمیانه در این منطقه ایفای نقش کند. یقیناً هیچگاه توانمندی‌های ژئوپلیتیکی کشور افغانستان از دید قدرت‌های جهانی به

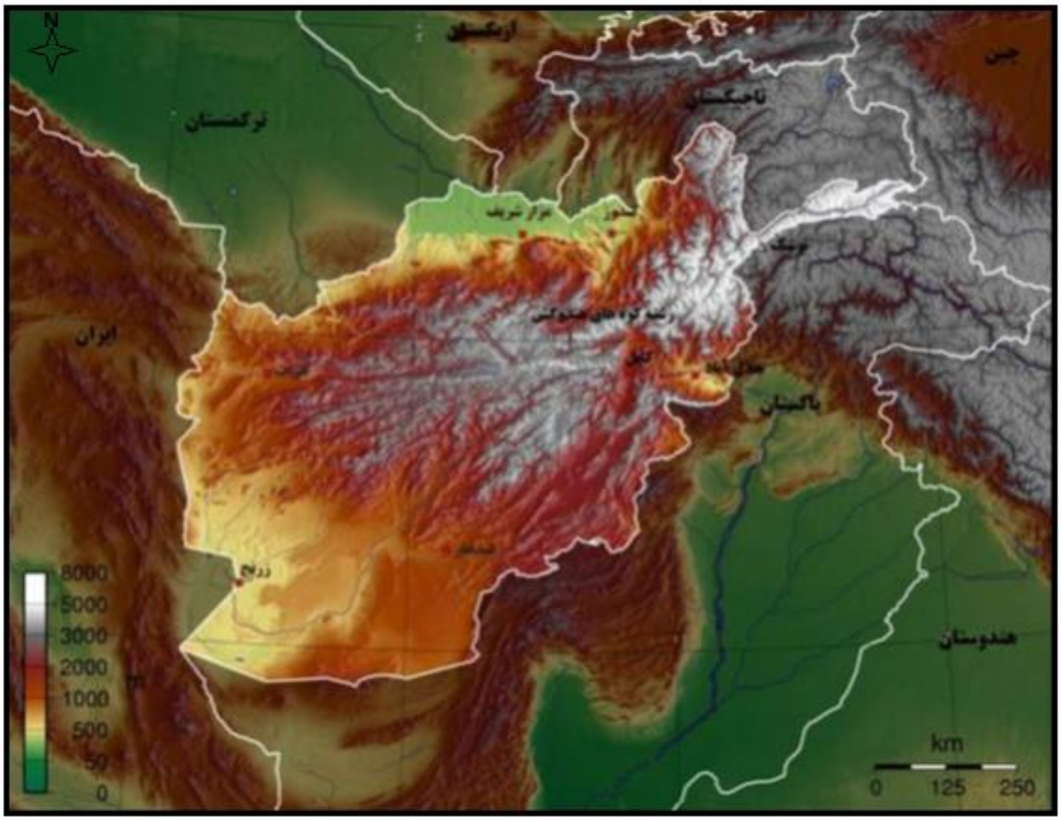
دور نبوده اســـت. با بروز حادثه ۱۱ ســـپتامبر، جاذبه‌های لازم برای حضـور نظامی امریکا و ناتو در افغانســتان پررنگ تر شـد. این حضـور (اشــغال)، تحولات و پیامدهای اخیر در افغانســـتان در چارچوب طرح خاورمیانه بزرگ تعریف شـده اسـت. صـاحب‌نظران ژئوپلیتیک اشـغال کشورهای افغانستان در سال ۲۰۰۱ به عنوان کمربند شرق و عراق در سال ۲۰۰۳ به عنوان کمربند غرب منطقه را مرحله اول طرح خاورمیانه بزرگ و شـــکل‌گیری پا یه های ســـخت افزاری آن و نفوذ نظامی گسترده‌ای را که پس از اشغال این دو کشور در قالب ایجاد پایگاه‌های نظامی و حضـور مســتقیم نظامیان در کشـورهای منطقه انجام شـده، مرحله دوم این طرح و شکل‌گیری بعد نرم افزاری آن دانسته‌اند (کمپ و ساندرز، ۲۰۰۳: ۱۷). در این نگرش تصور می شود مرحله سوم طرح خاورمیانه بزرگ که مرحله یکپارچه کردن مرزهای ســـیاســـی منطقه اســـت از طریق ترکیبی از ابعاد نرم افراز و ســـخت افزار طرح عملی خواهد شـــد (افضـــلی، ۱۳۸۵: ۱۶۸). البته با خروج اکثر نیروهای آمریکایی از افغانستان و عراق و بروز تهدیدات تروریستی نوسلفی، این برنامه غربی‌ها با موانع و تغییراتی مواجه شده است.

به‌طور کلی می‌توان از این منظر نیز نقش ژئوپلیتیکی افغانســـتان را به عنوان یکی از عنا صر ا صلی نظام منطقه ای خاورمیانه بزرگ برر سی نمود. نقش ژئوپلیتیکی افغاذ ستان در مرحله اول طرح (سخت افزار) با تغییر رژیم طالبان به رژیم جدید در سطح جهانی بیشتر مطرح شد و متعاقب آن با اجرائی شـــدن مرحله دوم (نرم افزار)، این نقش تقویت گشت و اما نقش ژئوپلیتیکی افغانستان در مرحله سوم نیز که تلفیقی از دو مرحله قبلی بوده و قرار بود تا سال ۲۰۱۵ اجرا شود برج سته تر شـود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که افغانســـتان به عنوان یکی از عناصر اصلی نظام منطقه ای خاورمیانه بزرگ بطور مستقیم دو مرحله از طرح خاورمیانه بزرگ را تجربه کرده ا ست و به سمت مرحله سوم بیش می‌رود که البته به لحاظ زمانی این مرحله با مشـــکلاتی مواجه گشته است. در حال حاضر افغانستان نه تنها یکی از اولویت‌های اصلی پیمان ناتو اســـت بلکه یکی از اولویت‌های ســـیاســـت خارجی ایران، پاکستان، روسیه، آلمان و امریکا نیز است (رحمانی، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

موقعیت ژئوپلیتیکی افغانستان

جمهوری اسلامی افغانستان کشوری است با مساحت ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع که براساس نظر بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان، در جنوب آسیا قرار گرفته است. افغانستان از یک سو به شبه قاره هند و از سوی دیگر به آسیای مرکزی و چین و از سمت دیگر به آسیای غربی مرتبط است. موقع ریاضی این کشور عبارتست از: ۲۹ درجه و ۲۲ دقیقه و ۳۸ درجه و ۳۰ دقیقه عرض البلد شمالی و ۶۰ درجه و ۳۰ دقیقه و ۶۴ درجه و ۵۱ دقیقه و ۴۸ ثانیه طول البلد شرقی که در نیمکره شمالی واقع است (جغرافیا صنف دوازدهم، ۱۳۸۳: ۴). افغانستان به لحاظ طبیعی بخشی از فلات ایران است که رشته کوه‌های هندوکش دیواره پایانی فلات ایران و شروع منطقه چین و مغولستان است. کشور افغانستان به لحاظ ناهمواری مشابه ایران است با این تفاوت که ناهمواری‌ها و ارتفاعات بزرگ از گوشه شمال شرق این کشور به مرکز آن کشیده شده است.

افغانستان نیز مانند ایران و ترکیه در منطقه کمربند شمالی قرار دارد. کمربند شمالی در واقع سلسله جبال مرتفع و گسترده ای است که از مناطق افغانستان، ایران و ترکیه عبور می‌کند. این کوه‌ها در افغانستان هندوکش، نامیده می‌شود که ادامه سلسه جبال هیمالیا است و ادامه آن در ایران سلسله جبال البرز نامیده می شود که از خراسان آغاز گردیده تا غرب ایران پیشرفته است. در آنجا دو شاخه می‌شود و یک شاخه به ترکیه می‌رود شاخه دیگر به سمت غرب و جنوب ایران سرازیر می گردد و زاگرس نامیده می شود. کمربند شمالی اصطلاحی است که غربی ها آن را در نظر گرفته بودند و روس‌ها این ناحیه را نیز جنوبی یا کمربند جنوبی می‌نامیدند (علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۳۶-۲۳۵).



نقشه ۲. وضعیت و موقعیت طبیعی افغانستان نسبت به کشورهای همجوار

(منبع: متقی و رشیدی، ۱۳۹۱: ۸۳)

افغانستان در دو قرن گذشته حایلی میان امپراتوری های شرق و غرب بوده است. جدایی این منطقه از ایران و پیدایش کشوری به نام افغانستان به همین منظور بود. مقصود آن بود دیوار مستحکمی بین مرزهای استعماری شرق و غرب وجود داشته باشد:

در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، حایلی میان متصرفات انگلیس و روسیه بود. در این مدت، افغانستان بین مستملکات آن دو قدرت فاصله می انداخت و مانع از برخورد و یا رویارویی آنها می شد. حتی در منطقه شمال غربی افغانستان نیز تنگه واخان را ضمیمه خاک افغانستان نگاه داشتند تا بین هندوستان که تحت استعمار انگلیس بود با آسیای مرکزی که در تصرف روسیه قرار می گرفت، فاصله و جدایی بیندازد. در نیمه دوم قرن بیستم نیز حایلی میان آمریکا و شوروری بود. حکومت‌های افغانستان برای مدتها نسبت به شرق و غرب حالت بی طرفی داشتند. این بی طرفی را شرق و غرب نیز پذیرفته بودند و دولت‌های افغانستان نیز آن را اجرا می کردند. زمانی هم که این بی‌طرفی از سوی اتحاد جماهیر شوروی نقض شد مشاجرات و درگیری‌های سختی آغاز گردید. درگیری‌ها هم دلایل داخلی داشت و هم دلایل خارجی. با فروپاشی شوروی سابق و ایجاد کشورهای مستقل در آسیای مرکزی، منازعات در رقابت‌هایی که سابقاً بین غرب و شرق (روسیه شوروی) وجود داشت، از بین رفته است و افغانستان نیز اهمیت استراتژیکی را که در گذشته برای شرق و غرب داشت از دست داد. ولی با بروز حادثه ۱۱سپتامبر ۲۰۰۱، افغانستان را به مرحله جدیدی از کسب موقعیت استراتژیکی وارد کرده است. چنانچه کشورهای آسیای مرکزی بخواهند برای ارتباط با کشورهای جهان از طریق آبهای گرم جنوب اقدام کنند یکی از این راه‌های عبور افغانستان است. همچنین افغانستان یکی از راه‌های انتقال انرژی از شمال به جنوب است که بر اهمیت موقعیت ژئوپلیتیک آن می‌افزاید (قمری، ۱۳۸۸: ۸۶).

روابط افغانستان و افغانستان

افغانستان و ایران تاریخی مشترک دارند، در اعصار کهن، اغلب قلمروی واحد را تشکیل می‌دادند. مفاخر دو کشور مشترک است و افغانها به ابوعلی سینا، مولوی، سنایی، فردوسی، بیرونی، رازی و غیره، همانند ایرانیان افتخار می‌کنند و آنها را فرزندان سرزمین خود می‌دانند. دو کشور در حوزه مشترک تمدنی قرار می‌گیرند، در غنای فرهنگ مشترک هر دو ملت سهم متناسب خود را دارند. اکنون نیز اشتراکات بنیادی ایرانیان با مردم افغانستان بیش از هر کجای دیگر در این عالم است (رسولی، ۱۳۸۱: ۱۵۰). ایران و افغانستان وجوه اشتراک زیادی دارند. نه

تنها اکثریت بزرگ مردم دو کشور به فارسی سخن می‌گویند و مذهب شیعه در هر دو کشور پیروان بسیار دارد، بلکه در مرزهای شرقی ایران مشابهت های زیادی میان سنّیان ایران با افغانستان به چشم می‌خورد. از این گذشته باید به یاد آورد که فقه حنفی که مذهب اکثریت مردم اهل سنت این کشورند با فقه شیعه قرابت‌هایی در خور توجه دارند این دو کشور با یکدیگر پیمانهای متعدد داشته اند که از آن میان می توان اشاره داشت به پیمان دوستی و بی طرفی ۱۹۲۱ پیمان دوستی و امنیت ۱۹۲۷ و پیمان سعدآباد برای همکاری و عدم تجاوز در ۱۹۳۷ (پهلوان، ۱۳۷۸: ۳۲۱).

جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی در قبال افغانستان آزادی عمل چندانی نداشته است. از سوی دیگر، افغانستان در سیاست خارجی ج.ا.ا جایگاه مهمی نداشت. نکته جالب تر اینکه تاکنون به جز موارد خاص،ج.ا.ا در قبال افغانستان همواره از روش واقعگرایانه توام با حزم و دور اندیشی پیروی می‌کرد. بعنوان مثال، با وجود تضاد سیاسی- ایدئولوژیکی ایران، با حکومت دست نشانده شوروی در افغانستان و حمایت همه جانبه ایران از مقاومت ضد شوروی و حکومت کمونیستی افغانستان، روابط سیاسی ایران- افغانستان هیچگاه قطع نگردید. در دوره طالبان، با وجود تعارض شدید طالبان و ایران، دولت ایران راه مذاکره و مراوده را با طالبان منتفی ندانست. همچنین، در اوج ضدیت ایران بخصوص با امریکا، ایران با احزاب غرب‌گرای افغانی مستقر در پاکستان رابطه برقرار می‌کرد. سیاست خارجی در قبال افغانستان طی چهار دهه، تعارضات از خود به نمایش می‌گذارد که منبع و ریشه آن هم در اصول متعارض قانون اساسی و هم صعود و سقوط جریانهای همگرا و واگرای تمدن ایرانی به قدرت و از قدرت است (رسولی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). افغانستان و قضیه این کشور طی بیست و چند سال گذشته، در سیاست خارجی ایران در صدر اولویت‌ها جای نداشت. مبارزه با آمریکا، محو اسرائیل و حمایت از فلسطین، حزب الله در لبنان، جنگ با عراق روابط با اروپا و جامعه عرب، ذهن سیاست‌گذاران ایرانی را از همسایه شرقی دور نگه می داشت. هنگامی که طالبان به کمک نیروهای پاکستانی برای دومین بار مزار شریف را تصرف کرد و شماری از دیپلمات‌های ایران را به قتل رسانید، رسانه‌های ایرانی به گونه گسترده به رویدادهای کشور همسایه پرداختند. نگرش و حتی آگاهی سیاستمداران ایران با دیدگاه رایج در میان مردم چندان تفاوت نداشت. سقوط مزار شریف نه فقط کارایی ساختارهای سیاست خارجی را در ایران پرسش برانگیز ساخت، بلکه برای نخستین بار، توجه همگان را به اهمیت کشور افغانستان برای ایران برانگیخت و لزوم بازسنجی معیارها و راهبردهای سیاست خارجی را به گونه ای بی سابقه مطرح ساخت (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۹).

اطلاعات رهبران و سیاستگذاران ایران از افغانستان و واقعیت های این کشور ناقص بود. شاید سیاست «شیعه محوری» بطور اعم و «روحانی محوری» بطور اخص ناشی از این باشد. در ۷ ژوئن ۱۹۹۲ حزب وحدت با اتحاد اسلامی سیاف درگیر شده در این درگیری صد نفر کشته شدند. ایران و حزب وحدت بر این عقیده بود که اتحاد اسلامی سیاف از حمایت‌های عربستان سعودی بهره‌مند است. در این برهه سیاست ایران در اساس سیاستی است شیعی (پهلوان، ۱۳۷۸: ۳۲۹). طبق اصل ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حمایت از نهضت‌های آزادی بخش یک سیاست اصولی آرمان‌گرایانه بود. شاید بتوان گفت که مشارکت شیعیان در دوران جهاد علیه نیروهای خارجی نخستین جنبش گسترده و فراگیر شیعی محسوب می شود. از این گذشته، این جنبش، شیعیان را که در انزوا در جامعه به سر می بردند در بدنه کل جامعه ادغام کرد و به شیعیان شخصیتی غیر قابل برگشت اعطا کرد (پهلوان، ۱۳۷۸: ۳۲۰). در دسامبر ۱۹۷۹ پس از تجاوز شوروی به افغانستان، ببرک کارمل طی نامه ای به ایران اعلام داشت که حاضر است از مبارزات ضد (امپریالیستی) انقلاب ایران حمایت کند. رهبران ایران به این نامه اعتنایی نکردند و به حمایت از شیعیان ادامه دادند. اگرچه سیاست ایران در قبال افغانستان میان آرمانگرایی و واقعگرایی نوسان می کرد لیکن بیشتر به واقع‌گرایی نزدیک بود. درست در زمانی که ایران به طور رسمی به جهاد افغانستان با علاقه نگاه می کرد، نمایندگی رژیم کمونیستی افغانستان در تهران و مشهد دایر بود (پهلوان، ۱۳۷۸: ۳۲۵). با تمام تعارضات که بین رژیم طالبان و ایران وجود داشت، ایران واقعیتی بنام طالبان را پذیرفته بود. جمهوری اسلامی ایران تقریباً با کلیه گروه‌های افغانی روابط برقرار کرده بود. چالش‌های بر سر راه اعمال سیاست خارجی ایران در افغانستان، هم ریشه در ایدئولوژی حاکم دارد و هم انعکاس ملاحظات لازم در نظام بین‌المللی حاکم بر جهان است. ایران بر مبنای سیاست اصولی خود، خواهان بهبود موقعیت شیعیان و تداوم حکومت آقای ربانی بود. سعی می‌کرد با رژیم کمونیستی طرفدار شوروی و لیبرال‌های طرفدار غرب، بخصوص ظاهر شاه مقابله کند؛ اما بسیار زود متوجه شد که قادر نیست این سیاست را ادامه دهد. بنابراین، سیاست خود را تعدیل کرد و هم کمونیست‌ها را هم لیبرال‌ها را هم در همسایگی خود پذیرفت. به نظر می رسید که ایران در افغانستان، استراتژی تعریف شده و مشخص ندارد و سیاست خارجی ج.ا.ا در این سالها در افغانستان کورمال و بر اساس آزمون و خطا دنبال شد (پهلوان، ۱۳۷۸: ۱۲). سمت گیری سیاست خارجی ایران در افغانستان با سمت گیری کلان سیاست خارجی ایران انطباق ندارد. انقلاب اسلامی از سپیده دم پیروزی تاکنون در مقابل امریکا و علیه منافع این کشور عمل کرده است لیکن در افغانستان از همان ابتدا جمهوری اسلامی در راستای سیاست غرب بود. هم ایران و هم امریکا از مقاومت ضد شوروی و ضدکمونیستی حمایت کردند. هر دو در نهایت بر ضد طالبان عمل کردند و سپس ایران دوشادوش غرب و بخصوص امریکا از دولت کرزای پشتیبانی کرد. البته با پیروزی اشرف غنی در انتخابات ریاست جمهوری

و ناکام ماندن عبدالله عبدالله که از نیروهای احمدشاه مسعود بود و انتساب وی به رئیس اجرایی دولت، دولت ایران روابط رسمی را با دو طرف برقرار نموده است.

بر خلاف ایدئولوژی حاکم بر ایران که نظریات ضد لیبرالیسم طرح و عرضه می کند، به نظر می رسد سیاست ایران در راستای سیاست غرب، مخالفت با استقرار نظام ایدئولوژیک افراطی در افغانستان است. زیرا، قاعدتاً اسلام جهادی افراطی که بتواند بر افغانستان سلطه خود را بگستراند، با نظام اسلامی ایران تعارضات بسیار خواهد داشت. لذا، استقرار یک سامان اسلام‌گرای اعتدالی یا حتی دموکراتیک و لیبرال که ادعای نمایندگی از «شریعت اسلام» ندارد، بهتر به است. برعکس خاورمیانه که امریکا و ایران شدیداً در مقابل هم قرار دارند، امریکا و غرب منافع و حضور ایران در افغانستان را می‌پذیرد (ورجاوند، ۱۳۸۰: ۱۹). لویی میشل وزیر خارجه گذشته بلژیک و رئیس دوره ای اتحادیه اروپا در گفت وگو با خبرنگاران در عشق آباد گفت: موضع ایران در قبال وقایع اخیر مهم بوده است و اتحادیه اروپا در این زمینه مذاکرات سازنده‌ای با این کشور داشته است که ادامه خواهد یافت (رسولی، ۱۳۸۱: ۱۶۱). با توجه به این دیدگاه ایران را به عنوان یک کشور مهم منطقه در زمینه مسائل موجود و آینده افغانستان ضروری می‌خواند. رامسفلد در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «ایران منافع مشروع در آنچه در افغانستان می گذرد دارد و در بوجود آمدن هر دولتی در آینده نقش خواهد داشت.

در موفقیت و ناکامی سیاست خارجی ایران در افغانستان، نظریات متفاوت ابراز گردیده است. چه بسا شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته است. شدیدترین انتقادات پس از تصرف مزار شریف برای بار دوم توسط طالبان و به قتل رسانیدن دیپلماتهای ایران در این شهر بعمل آمد. نکته قابل توجه آن که نه تنها نیروهای متحد شمال نتوانسته بودند از این سازماندهی و برنامه حمله آگاهی یابند که نیروهای اطلاعاتی ایران هم کارایی لازم را نشان ندادند. نمونه بارز چنین وضعی را در گذشته در جریان تسلط سهل و آسان طالبان بر هرات که ضربه ای خرد کننده بر ایران وارد ساخت شاهد بودیم (ورجاوند، ۱۳۷۷: ۱۰). متأسفانه از تراژدی ای که در حوزه تمدنی ایران و شرق کشورمان به وقوع می پیوست، با وجود چند مرکز تصمیم گیری و شناسایی، اطلاع چندان نیافتیم و نتیجه همان گشت که هست (نصیری مشگینی، ۱۳۷۷: ۱۲). اما اکنون جمهوری اسلامی ایران روابط به مراتب گرمتر نسبت به رقیب اصلی خود یعنی پاکستان در افغانستان، با دولت کابل دارد. بسیاری از دوستان و طرفداران ایران در دولت حامد کرزی پستهای کلیدی را عهده گرفتند. آیا نمی توان گفت سیاست بلند مدت ایران در افغانستان دست آورد مطلوب ببار آورده است؟ (رسولی، ۱۳۸۱: ۱۶۳). در دوره ریاست جمهوری اشرف غنی نیز بسیاری از شیعیان که در ایران تحصیل کرده بودند در مناصب وزارت و وکالت مجلس و نیز سایر جایگاه‌های دولتی قرار گرفتند و عبدالله عبدالله چهره نزدیک به ایران نیز رئیس اجرایی دولت شد و محقق نیز بعنوان رهبر شیعیان معاون دوم عبدالله شد. با گذر زمان و به رغم انتقاداتی که وجود داشت، هم اکنون ایران در موضع بهتری نسبت به گذشته در قبال افغانستان قرار دارد.

چالش‌ها در روابط دوجانبه ایران و افغانستان

تهدید پدیدۀ قاچاق برای جمهوری اسلامی ایران

همسایگی ایران با بزرگ‌ترین تولیدکننده تریاک در جهان (افغانستان) و قرار گرفتن در مسیر بازار مصرف این مواد (اروپا و آمریکای شمالی) عامل مهمی در امنیت مرزهای این کشور به طور عام و امنیت مرزهای شرقی به طور خاص است. ایران در مسیر دو منبع اصلی تولید (افغانستان) و مصرف (اروپا) مواد مخدر قرار دارد. انتقال مواد مخدر تولیدی در افغانستان به بازارهای اروپا از راه فضای سرزمینی ایران دربرگیرنده چند امتیاز کم‌تر قابل جایگزین است؛ این معبر نسبت به معبرهای کشورهای شمالی و جنوبی تک جداره است. در واقع انتقال مواد از طریق آسیای مرکزی به اروپا، نیازمند عبور این مواد از فضاهای سرزمین چند کشور است در حالی که معبر ایران بدون واسطه دیگری به ترکیه و اروپا منتهی می شود. کوتاهی مسیر و فضاهای تقریباً خالی شرق فلات (کویر پهناور لوت و کویر نمک) بخشی از این امتیازات است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۷۱). صدور مواد مخدر از افغانستان به ایران برای مصرف داخلی و انتقال به اروپا، در شمار منابع اصلی و فعال تنش بین دو کشور بوده است. از منظر دولت‌مردان ایرانی، مکانیزم ورود، توزیع و حمل و نقل مواد مخدر، بخشی از اقدامات قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر علیه ایران و هدف نهایی آن، ایجاد اختلال در امنیت داخلی این کشور می‌باشد (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۵۱). با این اوصاف، ترانزیت مواد مخدر از افغانستان به سمت ایران، چالش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در پی داشته است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

رهبران طالبان در زمان حکومت خود بر افغانستان، تولید مواد مخدر و ارسال آن به کشورهایی مانند ایران را مباح اعلام کرده بودند. به گفتۀ یکی از تحلیل‌گران، طالبان از تولید و قاچاق مواد مخدر اهداف سیاسی را دنبال کرده بودند و در صدد بسط، نفوذ و تحمیل ارادۀ خویش به کشورهای منطقه به‌ویژه ایران بوده است، به‌گونه‌ای که حتی رهبر گروه طالبان، توقیف تولید قاچاق مواد مخدر را منوط به پذیرش و به رسمیت شناختن این گروه به‌وسیله سایر کشورها از جمله ایران می‌دانست و عملاً از سال ۱۹۹۶ و بسط قدرت این گروه در افغانستان، مرزهای این کشور با ایران مرکز فعالیت کاروان‌های

بزرگ مواد مخدر بوده که با حمایت کامل نظامی این گروه به سمت مرزهای ایران و کشورهای آسیای مرکزی حرکت می‌کردند.

براساس اطلاعات به‌دست آمده از زندانیان افغانی و تجهیزات بدست آمده از آن‌ها، مقامات طالبان از طریق کنترل مناطق کشت، اسکورت قاچاق‌چیان تا دهات مرزی و تجهیز آن‌ها به سلاح‌های گرم و تجهیزات و وسایل ارتباطی مدرن در امر قاچاق مواد مخدر از مسیر ایران دخالت داشته و دارند. انطباق فضای سرزمینی ایران با معبرهای اصلی ترانزیت مواد مخدر به اروپا و همجواری این فضا با قطب اصلی تولید تریاک جهانی واقع در جنوب و مرکز افغانستان و شمال غرب پاکستان، در ناامن سازی بارز حاشیه‌های شرقی و جنوب شرقی کشور، نقش بی‌بدیل ایفا می‌کند. از سوی دیگر درهم آمیختگی مسأله ترانزیت مواد مخدر با شرارت و رقابت‌های ایدئولوژیک و سیاسی طالبان با جمهوری اسلامی ایران، باعث افزایش گستردهٔ عمق و عملکردهای ناامنی‌های ناشی از صدور ترانزیت مواد مخدر در شرق و جنوب شرق کشور شده است. این درحالی است که نشانه‌های بارزی مبنی بر پایان این تهدید دیده نمی شود (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۲۱۳). طالبان تنها دولت جهان بود که به صورت رسمی از کشت تریاک و تولید مواد مخدر حمایت می‌کرد و بخش مهمی از هزینه‌های عمومی را بر مبنای کسب مالیات شرعی از تولیدکنندگان این مواد قرار داده است.

عدم حاکمیت کامل دولت کرزی در کلیه مناطق افغانستان جهت جلوگیری از کشت و تولید، علی‌رغم اعلام منع کشت از سوی دولت در دو مرحله به سبب فقدان نیروی پلیس منسجم ملی برای کنترل و مقابله و هم‌چنین فقر شدید اقتصادی مردم، کشت مواد مخدر هم‌چنان ادامه دارد. در حالی‌که سیاست دولت‌های افغانستان در گذشته مبتنی بر عدم تکثیر و گسترش و تولید مواد مخدر نبوده است و با این شیوه سعی در تقویت قدرت چانه‌زنی خود در منطقه به‌ویژه کشورهای منطقه و همجوار از جمله ایران داشتند، اما به نظر می‌رسد که سیاست دولت جدید افغانستان سمت و سوی دیگری به خود گرفته است. از سوی دیگر آمریکایی‌ها که به عنوان نیروی برتر در عرصهٔ سیاسی، انتظامی و نظامی افغانستان عمل می‌کنند، هنوز آن‌چنان که وعده داده بودند، نتوانسته‌اند که مزارع کشت خشخاش را از بین ببرند. سیاست دولت کرزای در مورد ترغیب کشاورزان و مالکان اراضی به نابودی مزارع در قبال دریافت پاداش‌های نقدی نیز ناموفق بوده و فقط حدود ۱۰ در صد مزارع نابود شده‌اند. حتی با وجود از بین رفتن حکومت طالبان نیز ایران در کوتاه‌مدت از قاچاق مواد مخدر متضرر شده است و به نظر می‌رسد در آینده نیز در صورت عدم شکل‌گیری حکومت مرکزی قوی در افغانستان از این مساله آسیب بپذیرد. قاچاق موادمخدر به صورت مستقیم بر سلامت جامعه و بویژه قشر جوان در کشور تأثیر منفی می‌گذارد و علاوه بر این مرزهای کشور ایران را نفوذپذیر نموده است که این دو مسئله بر امنیت ملی ایران تأثیری منفی گذاشته است. بنابراین ایران بایستی در حال حاضر از حکومت موجود در افغانستان حمایت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جدی به عمل آورد.

حضور رقبای ایران در افغانستان

علائق و خواسته‌های ایران در حوزهٔ شرقی مبتنی بر ملاحظات امنیتی و برقراری ثبات و در مرحله بعد بسط و توسعه همکاری‌های اقتصادی است. با توجه به آن‌چه که در مورد افغانستان و عملکردهای آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن گفته شد، مشخص می شود که راهبرد «مهار و محاصره» ایران از سوی آمریکا پی‌گیری می‌شود و این مهم‌ترین تهدید موجود در حوزه شرقی است. بنابراین آمریکایی‌ها تلاش خواهند کرد تا در افغانستان دولتی مخالف ایران بر سرکار آید، دولتی که ملاحظات ژئوپلیتیکی ایران را مدنظر قرار ندهد، ضمن این‌که در آینده آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین تهدید علیه امنیت ملی ایران در افغانستان حضور خواهد داشت و از این نظر نیز تهدیداتی را متوجه ایران خواهد ساخت. از طرفی پاکستان به عنوان یک رقیب منطقه‌ای برای ایران مطرح است که دارای سلاح هسته‌ای نیز می‌باشد و با تغییرات مکرر «دولت‌ها» در اسلام‌آباد، سیاست این کشور نسبت به طالبان تغییری نیافته است؛ زیرا منشا این اقدام خارج از اسلام‌آباد است و ارتش پاکستان مجری این طرح است. هم‌چنین به‌نظر می‌رسد اختلافات مرزی، امنیتی و سیاسی افغانستان و پاکستان ادامه خواهد یافت و همین امر آسیبی امنیتی برای کشورهای همسایه از جمله ایران خواهد بود. با افزایش مشکلات امنیتی دو کشور در سال‌های آینده، جمهوری اسلامی ایران باید برای کاهش تاثیرات امنیتی این بحران بر خود، توجهی ویژه به شرق کند. مرزهای ایران در استان سیستان و بلوچستان باید به‌گونه‌ای باشد که امکان انتقال بحران به داخل کشور وجود نداشته باشد. بنابراین، تقویت بنیه‌های امنیتی در شرق کشور ضروری به‌نظر می‌رسد؛ به‌ویژه زمانی که آمریکا در راس مثلث افغانستان و پاکستان و آمریکا قرار دارد و به‌نوعی مدیریت جنگ افغانستان و مبارزه با تروریسم را عهده‌دار است و پس از سال‌ها اعلام مبارزه با تروریسم، به دنبال مذاکره با طالبان و تقویت جریان افراط در منطقه است. منطقه ژئوپلیتیک شرق کشور، مشکل‌ترین اولویت ژئوپلیتیک ایالات متحده آمریکاست، جایی که ایران و افغانستان محور منطقه هستند. این منطقه از دیرباز مورد توجه روس‌ها بوده است و همین موقعیت ژئوپلیتیکی آن باعث فشارهای سیاسی و نظامی قدرت های بزرگ برای تسلط بر این منطقه شده است. قرار گرفتن آن در دو حوزه ژئوپلیتیک هارتلند و ریملند و تقابل قدرت‌ها بر سر تصاحب آن، جهت قطع ارتباط و یا برقراری و تسلط آنان بر غرب و شرق اوراسیا، دسترسی مسکو به نفت خلیج‌فارس و دسترسی به آب‌های آزاد

بین‌المللی نشان از آن دارد که روسیه برای ارتباط دریایی با جهان نیاز به یک راه مستقیم دارد. از این‌رو منطقه شرق یک منطقه ژئوراهبردک است که موقعیت بین‌المللی و منطقه‌ای ایران را مورد توجه جدی قرار می‌دهد (علیزاده، ۱۳۸۸: ۲۸۲).

عربستان نیز از طریق طالبان به دنبال کاهش نفوذ ایران در افغانستان بوده و پس از ۲۰۰۱ و تشکیل دولت جدید افغانستان، نقش این کشور در تقویت طالبان بسیار آشکار است. این کشور به‌دنبال ایجاد دولتی همگرا و برخوردار از ویژگی سلفی- وهابی در افغانستان است که مخالف جمهوری اسلامی ایران و عقاید تشیع باشد و با ایران همراهی نکند. از دید سعودی‌ها، طالبان گزینه‌ای موثر در برآورده کردن خواسته‌های عربستان است. بنابراین، علاقه‌مندی عربستان به افغانستان چندجانبه است. عربستان خواستار آن است که افغانستان، مرکزی برای نفوذ سیاسی کشورهای همسایه نشود. این کشور به‌ویژه مخالف شدید نفوذ ایران در افغانستان است و به‌عنوان رقیب ایران در منطقه سعی دارد از نفوذ خود بر طالبان افغانستان استفاده کند تا هم‌چنان به عنوان قدرتی مهم در منطقه قدرت‌نمایی کند (بزرگمهری، ۱۳۸۹). سیاست‌های پاکستان و عربستان در قبال افغانستان، صرف‌نظر از سایر اهداف و عوامل تأثیرگذار بر آن، فصل مشترکی از هم‌سویی منطقه‌ای آنان با غرب و به‌ویژه آمریکاست. سیاست مهار ایران و به‌وجود آوردن وضعیت بحران‌زایی مداوم در مجاورت مرزهای جمهوری اسلامی ایران به عنوان سیاست راهبردی آمریکا در منطقه از سوی هم‌پیمانان منطقه‌ای آن نیز دنبال می‌شود. با تضعیف طالبان و ناکارآمدی آن و عدم جوابگویی این نحله سلفی‌گری برای اجرای تمامی برنامه‌های عربستان سعودی، امروزه عربستان برای دور کردن جریان‌های تندرو تر از طالبان مانند داعش از سرزمین خود، دست به حمایت از این گروه تروریستی برای حضور در افغانستان و ایجاد ناامنی بیشتر در این کشور زده است. ظهور داعش در افغانستان تهدیدات امنیت ملی ایران در مرزهای شرقی خود و نیز تهدید منافع ایران در افغانستان را دو چندان نموده است.

کشورهای پاکستان و عربستان با همکاری آمریکا با تمام توان در مسیر راه‌اندازی این پرونده سدسازی نموده و با روی کار آوردن دولتی سنتی متعصب و ناسازگار با ایران در افغانستان تلاش کردند که همواره با ایجاد کانونی بحران‌زا در مرزهای شرقی ایران امنیت ملی این کشور را مورد تحدید دائم قرار دهند (سجادی، ۱۳۷۷: ۲۵۳). بخشی از سیاست‌های آمریکا که توسط پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی تأمین می‌گردد بدین شرح است.

الف- اگر پاکستان با ایجاد ثبات در افغانستان، لوله‌های ترانزیت نفت و گاز آسیای مرکزی به اقیانوس هند را احداث کند و بدین وسیله ایران را منزوی سازد به تحقق نیات آمریکا کمک کرده است.

ب- اگر عربستان با تبلیغ وهابیت در افغانستان مانع بسط ایدئولوژیک ایران گردد همان کاری صورت گرفته است که آمریکا طالب و مشتاق آن است.

ج- اگر امارات متحده‌عربی خواهان حاکمیت طالبان در افغانستان و احداث خط لوله انتقال نفت و گاز آسیای‌مرکزی به دریای عمان و در نتیجه مانع تبدیل شدن بنادر ایران به رقیب دوبی می شود و نهایتاً به تضعیف صنعتی ایران یاری می‌رساند در راستای راهبرد آمریکا اقدام می‌کند (نصیری مشکینی، ۱۳۷۷: ۱۳۳). یکی از سیاست‌های عربستان، پاکستان و آمریکا که در افغانستان با هم تلاقی پیدا کرده است. استفاده از مسیر افغانستان جهت انتقال انرژی کشورهای آسیای مرکزی به بازارهای جهانی می باشد.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، مقادیر زیادی نفت و گاز در دریای خزر کشف شده بود؛ مقداری از این مواد نفتی و گازی از طریق خط لوله‌ای که اتحاد شوروی در اختیار دارد صادر خواهند شد. ایران نیز علاقه مند است با احداث خط لوله‌ای مقدار زیادی از نفت و گاز آسیای مرکزی از طریق این کشور به بازارهای جهانی عرضه شود. یونیکال شرکت نفت و گاز مستقر در کالیفرنیا قراردادهایی با ترکمنستان، پاکستان، و افغانستان برای احداث دو خط لوله به منظور انتقال نفت و گاز ترکمنستان به پاکستان و بازارهای جهانی به امضاء رسانده است (احدی، ۱۳۷۹: ۱۷۲). شرکت نفت و گاز دلتای عربستان سعودی نیز شرکت یونیکال در تکمیل پروژه این دو خط لوله است. ایران بر این باور است که آمریکا می‌خواهد نقش مهمی برای بهره‌برداری از نفت و گاز آسیای‌مرکزی از طریق خط لوله‌ای که از پاکستان و افغانستان می‌گذرد صادر شود. این اقدام از سوی آمریکا در واقع اعتراض به خط لوله‌ای که از مسیر ایران می‌گذرد. لذا اهداف اقتصادی ایالات متحده و پاکستان در آسیای مرکزی با هم تلاقی کرده است. با وجود این‌که عربستان سعودی هیچ منافعی در آسیای مرکزی ندارد، آمریکا و پاکستان را متحدین راهبرد، و ایران را رقیب منطقه‌ای خود می‌پندارد. بنابراین به زعم ایران یک اتحاد غیر رسمی بین ایالات‌متحده، عربستان سعودی و پاکستان به‌وجود آمده است. تا به منظور مخالفت با این کشور از طالبان حمایت کنند.

براساس آن‌چه گفته شد کشورهای منطقه مانند عربستان و پاکستان و حتی امارات متحدهٔ عربی در ارتباط با کشورهای غربی به رهبری ایالات‌متحده دارای حضور گستردهٔ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نیز نظامی و امنیتی در افغانستان هستند. این کشورها دارای سطحی از دشمنی تا رقابت با جمهوری اسلامی ایران هستند. به رغم این مسئله، کشور ایران دارای راهبرد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی و نظامی مشخصی در قبال افغانستان به عنوان کشور همجوار خود نیست. افغانستان کشوری به شدت توسعه‌نیافته به لحاظ اقتصادی،

فرهنگی و اجتماعی است که در جمع با بحث همسایگی و هم‌مرز بودن با ایران دارای تهدیدات بالای امنیتی برای منافع و امنیت ملی ایران است. مطابق با این تهدیدات و نیاز به حضور فعال و همه‌جانبه ایران در کشور افغانستان که دارای اشتراکات زیادی نیز با ایران است، نگاه راهبردی از سوی ایران وجود ندارد و ایران بیش‌تر مشغول حوزه‌های ژئوپلیتیکی خلیج فارس، خزر و جهان غرب است. این در حالی است که بسیاری از تهدیدات و فرصت‌های کشور ایران در مرزهای شرقی آن و به‌ویژه در مرز ایران با افغانستان است.

هیدروپلیتیک

در فضای سرزمینی مابین ایران و افغانستان که رودخانه هیرمند جریان دارد، در دهه‌های گذشته، باعث چالش‌هایی در روابط این دو کشور شده است. رودخانه هیرمند با حوضه آبریز ۱۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع از کوه بابا در افغانستان سرچشمه می‌گیرد و پس از طی ۱۰۵۰ کیلومتر به دریاچه هامون در منطقه سیستان ایران می‌ریزد. بخش سفلای هیرمند که تشکیل دهنده دلتای رودخانه در ناحیه سیستان می‌باشد گستره‌ای به وسعت۱۸۲۰۰ کیلومتر مربع دارد که ۴۰ در صد آن در خاک ایران است. اختلاف بر سر استفاده از آب رودخانه هیرمند بین ایران و افغانستان از زمان شکل‌گیری مرزهای شرقی ایران با دخالت انگلیسی‌ها آغاز گردید. در صد سال گذشته افغانستان با استفاده بیشتر از آب هیرمند در سرزمین خود، آب جاری به سمت سیستان ایران را کاهش داده‌اند که این مسأله موجب کاهش وسعت زمین‌های کشاورزی این استان و کوچکتر شدن دریاچه هامون گردیده است. و استفاده بیش‌تر افغانستان از منابع آب رود هیرمند و وابستگی زیاد ولایت‌های (استان‌های) جنوبی و جنوب‌غربی افغانستان به آب هیرمند، به همراه نقش رود هیرمند در بهبود شرایط اقتصادی افغانستان و کاهش فقر از طریق توسعه کشاورزی و افزایش استفاده از آب رودخانه، سبب گردیده رودخانه هیرمند و مسائل مرتبط با آن در افغانستان جنبه ملی پیدا کرده و مورد توجه عموم مردم افغانستان از پشتوانه مردمی بیش‌تری برخوردار است. در حالی‌که سیستان قسمت کوچکی از سرزمین پهناور ایران را شامل می‌شود و موضوع آب هیرمند و جریان آن به سوی سیستان جنبه محلی یافته که موجب انعطاف دولت ایران در برابر افغانستان در این مورد در صد سال گذشته شده است (امیری‌نیا، ۱۳۸۴: ۹۰).

عوامل مختلفی ازجمله، حضور قدرت‌های تأثیرگذار منطقه‌ای، هم‌چون انگلستان با داوری‌های انجام شده، اختلاف نظرهای ایدئولوژیک، تأسیسات احداث شده بر روی رودخانه و بروز خشکسالی‌های دوره‌ای، در بروز این مسئله نقش داشته‌اند. هیرمند تنها منبع تأمین‌کنندهٔ آب سیستان است. حجم کمِ آوردِ رودخانه موجب شده که مردم به دلیل وابستگی مستقیم و غیرمستقیم به هیرمند شغل و درآمد خود را از دست بدهند. مهاجرت گسترده از منطقهٔ سیستان، از بین رفتن اقتصاد محلّی و تغییر شیوه‌ی زندگی مردم ساکن دشت سیستان از پیامدهای این مسئله است. رودخانهٔ هیرمند به‌عنوان یک رودخانه بین‌المللی در منطقهٔ خاورمیانه موردتوجه قرار گرفته است. این رود که در جنوب‌غرب افغانستان و شرق ایران جریان دارد، اقتصاد محلّی دو سوی مرز ایران و افغانستان را به شدت تحت تأثیر قرار داده و کاهش سهم هر کدام، پیامدهای امنیتی بسیاری را در پی داشته است. برای نمونه، منطقه‌ی سیستان ایران قسمت انتهایی یک حوضه‌ی محصور در خشکی است که در یکی از خشک‌ترین مناطق جهان قرار گرفته است. ساکنان این منطقه وابستگی زیادی به محصولات هامون‌ها داشته و دارند. از این‌رو هنگامی‌که حجم آورد رودخانه به سیستان دچار کمبود یا به طور کامل قطع شود، این وابستگی به هامون‌ها به فروپاشی اقتصاد محلّی منجر می‌شود. هم‌اکنون، خشکسالی‌های رخ داده و قطع سهم حقابهٔ ایران از سوی افغانستان، فراورده‌های غذایی محلّی را کاهش، فقر گروه‌های حاشیه‌نشین جامعه را بیشتر، و مهاجرت‌های گسترده را دامن زده است. هم‌چنین کاهش و قطع جریان رودخانه، موجب تغییر شیوه‌ی زندگی برخی از ساکنان منطقه از کشاورزی و ماهی‌گیری به فعالیت‌هایی چون قاچاق موادمخدر، کالا و سوخت شده است (اطاعت و ورزش،۱۳۹۰: ۱۹۳).

این در حالی است که هیرمند تنها منبع تأمین آب سیستان محسوب می‌شود؛ چرا که آب زیرزمینی یا به بیان دیگر آب‌های نیمه سطحی شور، نه‌تنها قابل استفاده نیستند، بلکه زیان‌آور نیز هستند. آب دریاچه‌ی هامون اگرچه شیرین است، به ندرت برای کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با این وصف این دریاچه بیشتر جنبه‌های زیست‌محیطی داشته و منبع مطمئن و مناسبی در امر کشاورزی به شمار نمی‌آید. به هرحال منبع اصلی آب آن رودخانه‌ی هیرمند است. رودخانه‌ی سیستان، رودخانه‌ی پریان مشترک و رودخانه‌ی پریان داخلی که شاخه‌ای از پریان مشترک است، اگرچه در خاک ایران جریان دارند، ولی هر سه مورد باید از رودخانه‌ی هیرمند تغذیه شوند. بنابراین جریان آب رودخانه‌ی هیرمند در دشت سیستان که تنها منبع عمده‌ی تأمین آب است به منزله‌ی جریان حیات اجتماعی اقتصادی آن بوده و هرگونه کاهش در میزان آب ورودی آن به ایران، حیات منطقه را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. قرار داشتن سرچشمه‌های رودخانه‌ی هیرمند در فضای سرزمینی افغانستان، سبب شده است تا دولت افغانستان در دهه‌های گذشته از هیرمند به عنوان ابزاری سیاسی، سیاست‌خارجی و مواضع ایران را تحت نفوذ قرار داده و در مواقعی خاص امتیاز بگیرد. این در شرایطی است که ایران به طور عمده از راه هیرمند به منابع آبی خارج از مرزهای خود و به طور مشخّص به افغانستان وابسته است و این امر نوعی چالش

ژئوپلیتیکی برای ایران به شمار می‌رود (حافظنیا و دیگران، ۱۳۸۵: ۵۰). بیشتر جمعیت منطقه مورد مطالعه، به طور مستقیم یا غیرمستقیم به جریان آب رودخانه‌ی هیرمند وابسته‌اند. تعدادی از سکونتگاه‌ها که وابستگی مستقیم به جریان آب هیرمند دارند، شامل آن دسته از سکونت‌گاه‌هایی می‌شود که از آب رودخانه‌ی هیرمند به وسیله‌ی نهرها و آبراهه‌ها برای فعالیت‌های کشاورزی استفاده می‌کنند. سکونت‌گاه‌هایی نیز به طور غیرمستقیم به جریان آب رودخانه‌ی هیرمند وابسته‌اند. این دسته شامل سکونتگاه‌هایی می‌شود که در اطراف هامون‌ها ساکن بوده و وابستگی زیادی به محصولات هامون‌ها داشته و دارند. نیزارها، علاوه بر تأمین علوفه‌ی دام‌ها و استفاده در تولید صنایع دستی به عنوان سوخت نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. هم‌چنین ماهی‌گیری و شکار نیز نقش مهمی در درآمد خانواده‌ها ایفا می‌کند. براساس آمار موجود، به هنگام پرآبی هامون، حدود ۱۰۹۰ خانوار روستایی در بخش ماهی‌گیری و حدود ۲۰۰۰ خانوار روستایی نیز در کنار فعالیت‌های اقتصادی دیگر، به شکار پرندگان آبزی مشغول بودند (سازمان حفاظت محیط زیست استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۲: ۲).

از نظر معیشتی نیز به‌نظر می‌رسد در نتیجه خشک شدن هامون و قطع جریان آب هیرمند، نه تنها شکارچیان، بلکه صیادان سیستانی نیز با خشک شدن تالاب‌ها شغل خود را از دست داده و برخی از آن‌ها به نقاط دیگر کشور مهاجرت کردند. کم‌شدن یا از دست دادن درآمدهایی که از راه کشاورزی، باغداری، دامداری، ماهی‌گیری، شکار و صنایع دستی به دست می‌آمده است، به معنای روی‌آوردن بخشی از ساکنان منطقه به فعالیت‌های دیگری چون قاچاق کالا، سوخت و مواد مخدر است. با توجه به آمارهای مرتبط با کشف موادمخدر تا سال ۱۳۸۸ که از سوی فرماندهی انتظامی سیستان و بلوچستان اعلام شده، می‌توان صحت این گفته را تأیید کرد. در سال ۱۳۸۹ نیز نسبت به سال ۱۳۸۸، کشف موادمخدر با ۱۱۶ درصد و در روزهای سپری شده از سال ۱۳۹۰ نیز در قیاس با مدت مشابه سال پیش، با رشد ۵۰ درصدی همراه بوده است (مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰).

یکی دیگر از رودخانه‌های مسئله‌ساز بین ایران و افغانستان رودخانه هریرود بوده، که از کوه های بابا و سفیدکوه (غور) از ارتفاعات هندوکش سرچشمه می‌گیرد و در نزدیکی آبادی‌های کوشان و کاریز در نزدیکی شهرستان تایباد به مرزهای ایران و افغانستان می‌رسد. هریرود خط مرزی ایران و افغانستان به طول ۱۰۷ کیلومتر را تشکیل می‌دهد. این محل از نظر سوق‌الجیشی اهمیت زیادی دارد و در تعیین حدود مرزهای ایران و افغانستان از موارد اختلاف بوده است. افغانستان در حوضه هریرود بالادست است اما دست‌کم در این حوضه سابقه‌ای از عقد معاهدات، اقدامات عمرانی مشترک و نیز تمایل آشکاری به شرکت در مذاکرات برای کسب توافق‌های سازنده ندارد. به نظر می‌رسد این کشور به جبران فرصت‌های از دست رفته دوران اشغال و جنگ‌های جهادی و داخلی، اکنون به سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه تمایل بیشتری نشان می‌دهد. در نقطه مقابل، ایران و ترکمنستان به عنوان کشورهای میان‌دست و پایین‌دست هریرود که قراردادهای همکاری و اقدامات عمرانی مشترک در این حوضه داشته‌اند، علاقه‌مند به مشارکت افغانستان در این همکاری‌ها هستند. آن‌ها می‌دانند که تنها در سایه همکاری‌های منطقه‌ای امکان استمرار بهره‌برداری مطلوب از آب‌های مشترک و کمک‌های متقابل به باز سازی و توسعه افغانستان فراهم می شود (سنایی، ۱۳۹۰: ۹۹). این درحالی است که افغانستان در این بخش نیز با استفاده‌های بی‌رویه نارضایتی‌هایی را در میان مردمان دو کشور ایران و ترکمنستان به عنوان دو کشور میان و پایین‌دستی به‌وجود آورده است. که البته به نظر می‌رسد در آینده این وضعیت تشدید و باعث تیرگی‌هایی در روابط فی‌مابین شود.

آوارگان افغان

پس از اشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد شوروی سابق، سیل پناهندگان افغانی، ایران و پاکستان را در برگرفت. در سال‌های گذشته، ۴۰ در صد مهاجران افغان، ایران را برای مهاجرت برگزیدند و این نشان از اثرگذاری فراوان قرابت فرهنگی در مسیر مهاجرت دارد. افغان‌ها ابتدا در شرق و جنوب‌شرق و سپس در تمام کشور انتشار و استقرار یافتند. طبق نظر کمیساریای عالی پناهندگان، تعداد مهاجرین افغان در ایران تا سال ۱۳۶۸ به دو میلیون نفر رسید. در حالی‌که در همین سال ۱۴ در صد جمعیت خراسان و بیش از ۲۵ درصد استان سیستان و بلوچستان را تشکیل می‌دادند. این آوارگان به دلیل قرابت‌های قومی با ایرانیان و نیز یگانگی مذهبی که با شیعیان ایران داشتند به ایران آمدند. هرچند هجوم کارگران فصلی افغانستان تا قبل از کودتای افغانستان از جمله حرکت‌های عادی محسوب می شد و چهرۀ مهاجر افغانی لااقل در استان‌های شرقی ایران، شناخته شده بود، اما گستردگی جمعیت آواره، این موج را به سراسر ایران کشانید. بخش‌های عمده‌ای از آوارگان در اوایل مهاجرت به ایران، در مراکز شهری استان‌های شرق کشور حضور یافتند و در جمعیت محل مستحیل شده‌اند و تنها سه درصد از جمعیت آواره در اردوگاه‌های ویژه اسکان آوارگان زندگی می‌کردند، در طی این مدت آوارگان افغانی به خدمات رفاهی، اجتماعی، اشتغال، مدارس، تسهیلات بهداشتی تامین شده از سوی جمهوری اسلامی

ایران د ستر سی دارند و اغلب آن‌ها از نظر اقت صادی به خودکفایی رسیده‌اند.

بنابر آن‌چه در بالا گفته شـــد موج مهاجرت‌های برون مرزی افاغنه بیش‌ترین تاثیرات را بر ایران داشته و بخشی از توان ملی این کشور صـرف آوارگان افغانی گردیده اسـت، به گونه‌ای که این آوارگی نیز منجر به بروز م سائل اقت صادی، اجتماعی، فرهنگی و سیا سی در داخل ایران شده است. انگیزه مهاجرت افغان‌ها به جمهوری اسلامی ایران (فقر و بی‌کاری یا وجود مضـیقه‌های مذهبی و زبانی)، ابعاد پدیدهٔ مهاجران افغانی را برای ایران بســیار پیچیده‌تر، بغرنج‌تر و طولانی‌تر می‌نماید. حضـــور آوارگان افغانی در ایران از جهات اجتماعی- اقتصادی مسائل و مشکلاتی را برای کشور فراهم آورده اســت، که در اینجا به بررســی این ابعاد و اثرات آن می پردازیم. اختلاف شدید سطح فرهنگی بین مهاجران افغانی و میزبانان ایرانی یکی از مسائل و مشکلات اساسی در زمینهٔ حضور مهاجران افغان در ایران می‌باشد. این مشکلی است که به ندرت سایر کشورها با آن روبه‌رو هستند. افغان‌ها در سایر کشورها یا خود را با سطح فرهنگی کشور محل اقامت خود هماهنگ کرده‌اند و یا بعضاً حتی امتیازاتی برای خود نسبت به میزبانان قائل شده‌اند. برای مثال در پاکستان با توجه به سابقه ادعاهای ارضی افغان‌ها نسبت به مناطق پشتون‌نشین پاکستان و این‌که خود را دارای پیشینهٔ تاریخی و فرهنگی و قومی چند ســاله نســبت به ملت پاکســتان می‌دانند، نه تنها شــهروندان پاکستانی بلکه پلیس یا مأموران امنیتی نیز به خود اجازه نمی‌دهند رفتاری غیرمحترمانه با اتباع افغانی داشــته باشــند. مواردی از قبیل عدم وجود تمایز بین وضع ظاهری و لهجه افغان‌ها با اتباع پاکستانی و تمایل شدید بسیاری از اتباع پاکستانی در استان‌های بلوچستان و سر حد پاکستان به اصطلاح افغان یا پشتون (دو اصطلاحی که معمولاً در این مناطق به جای یکدیگر بکار می روند) و شناخته‌شدن به‌وسیله این اصطلاح نیز مزید بر علت شده است.

متقابلاً تصور غالب و حاکم بر افکار ایرانیان در مورد افغان‌ها کاملاً متفاوت اســـت. ایرانیان، تاریخ، فرهنگ و هویت مســـتقلی برای افغان‌ها قائل نیستند و افغانستان را بخشی از ایران می‌دانند که بر اثر توطئه استعمارگران تحت شرایط خاصی از ایران جدا شده است .ایرانی‌ها افغان‌ها را همواره سـمبل جنگ، خشـونت و فقر می‌دانند .حوادث تاریخی از جمله حملهٔ افغان‌ها به اصفهان، چند دوره جنگ که سرانجام با همکاری انگلیس باعث از دست رفتن حاکمیت ایران بر هرات گردید و شــهادت نه دیپلمات ایرانی به این ذهنیت دامن بیشتری می‌زند. چنین ذهنیاتی که عمدتاً ریشه تاریخی دارد باعث رفتاری کاملاً تحقیرآمیز با افغان‌ها از سوی ایرانی‌ها شده است. با این حال، این نگرش فرهنگی خاص، بیش از هر چیز بهانه خوبی به دست مسئولان داده تا هر نوع قصور یا ضعف را در زمینهٔ امنیت، نظم عمومی، مسائل اقتصادی، معیشتی و اشتغال به راحتی به گردن مهاجران افغانی بیندازند.

در عین‌حال حضور افغان‌ها در ایجاد و گسترش تنگناهای اجتماعی به‌ویژه در شرق و جنوب شرق در موارد ذیل بوده است:

۱ -برهم زدن نسبت جمعیتی؛

۲ -تشــکیل گروه‌های قومی و مذهبی در مراکز شــهری از جمله مشهد و زاهدان؛

۳ -تغییر ترکیب مذهبی به‌ویژه در مناطق مرزی و برخی از مراکز شهری جنوب شرق؛

۴ -خرید زمین‌های زراعی و پدیدار شــدن مســالهٔ پیچیدهٔ مالکیت آن‌ها در جدار مرز؛

۵ -پیامدهای متعدد بهداشتی، از جمله گسترش بیماری‌های مسری و کاهش سطح بهداشت.

علاوه بر تهدیدات اجتماعی نوع دیگری از تهدید نیز در رابطه با موضوع آوارگان افغان برای ایران وجود دارد و آن تهدید امنیتی است. ایران دارای مرزهای طولانی با افغانستان است. از ابتدای حضور شوروی در افغانستان، ایران پناهگاه میلیون‌ها آواره افغانی بوده است و تحولات در افغانستان بر ایران به‌خصوص استان‌های هم مرز با افغانســتان اثرات بســیاری گذاشــته اسـت. با عقب‌نشـینی نیروهای شوروی از افغانستان انتظار می‌رفت که پناهندگان افغانی به کشور خود بازگردند ولی نه‌تنها پناهندگان به افغانســتان باز نگشــتند بلکه جنگ داخلی در افغانستان، ایران را نسبت به تحولات در این منطقه نگران‌تر ســاخت. جنگ در افغانســتان نه تنها آوارگی و پناهندگی افغان‌ها را به دنبال داشـــت بلکه مرزهای ایران از شـــیوع امراض مختلف، قاچاق مواد مخدر و اسلحه نیز در امان نبود. حضور آوارگان در مناطق مرزی باعث گسترش نامنی و قاچاق کالا و مواد مخدر و هم‌چنین تشدید آمد و شدهای غیر قانونی شده است که این مسأله امنیت این مناطق را با خطر جدی روبه‌رو ساخته است.

بعد از اشغال افغانستان، روابط گسترده فرهنگی، اقتصادی (به‌ویژه زبان و مذهب مشـترک برای بخش عمده‌ای از مردم دو کشـور و وجود زمینه‌های اشــتغال) باعث شـد که عده زیادی از افغان‌ها به ایران پناهنده شوند، به‌علاوه سیاست‌خارجی دولت جمهوری‌اسلامی ایران در این مورد فراهم آوردن تسهیلات لازم برای مهاجرین افغانی بوده اســت. آمار مربوط به تعداد افاغنه در ایران مثل بســیاری از آمارهای دیگر محرمانه اســـت. محرمانه بودن این آمارها مطالعه درباره آن‌ها را مشــکل می‌کند. ازطرفی ارگان‌های مختلف هم در این مورد آمارهای متفاوتی ارائه می‌دهند، ارتباط افاغنه‌ای که در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند با ایرانی‌ها خیلی کم اسـت، اما وقتی که برای کار به خارج از اردوگاه‌ها و شـهرهای دیگر می‌روند یک نوع ارتباط کاری بین آن‌ها و ایرانی‌ها پیدا می‌شـود. بنابراین زندگی در

میهمان شهرها (اردوگاه‌ها) برای افاغنه به مثابه زندگی در افغانستان و در داخل گروه‌های اجتماعی، قومی و مذهبی خودشـــان اســـت. افرادی هم که در داخل شـــهرها اما در محلات ویژه افغانی‌نشـــین زندگی می‌کنند باز عملاً جذب جمعیت ایرانی نشده‌اند. از ۵۰ مدرسه متعلق به جمیعیت اسلامی ۱۶ مدرسه برای پسران، ۸ مدرسه برای دختران و ۲۶ مدرسه ابتدایی مختلط بوده است. تعداد دانش آموزان افغانی که در ســـال تحصـــیلی ۶۸- ۱۳۶۷ در مدارس دولتی شـــهر مشهد ثبت نام کرده‌اند ۳۵۴۶۵ نفر بوده است. از این تعداد ۳۴۴۰۰ نفر یعنی ۹۷ % شـــیعه و ۱۰۶۵ نفر یعنی ۳ % ســـنی بوده‌اند. وضعیت دانش‌آموزی یکی از بهترین فاکتورهای نشان‌دهنده درجه جذب افاغنه در جمعیت ایران اســـت. این وضـــعیت بیان‌کننده این مسأله است که افاغنه شیعه مذهب موافق هستند فرزندان خود را به مدارس دولتی ایران بفرســـتند، در صـــورتی‌که اهل تســـنن ترجیح می‌دهند که فرزندان شان بی سواد با شند ولی به مدر سه شیعه‌ها نروند. ۱۸% افغانی‌هایی که مورد سـؤال واقع شـده‌اند علناً به این مسأله اذعان داشته‌اند. هر چند باید توجه داشت که معمولاً آن‌ها در مقابل سوالاتی از این قبیل بسیار محتاط هستند. البته این اختلاف فاحش می‌تواند علل دیگری هم دا شته با شد. مثلاً این که در صد فارس زبان‌ها در بین شیعیان افغانی مشهد بیشتر از اهل تسنن است و به‌علاوه شیعیان افغانی مقیم مشهد بیش‌تر از جمعیت اهل تسنن ریشه شهری دارند و درصد باسوادی در بین بزرگ‌سالان آن‌ها نیز بیش‌تر است. بنابراین خانواده‌های شیعه نیز آمادگی بیش‌تری برای فرستادن فرزندان‌شان به مدارس ایرانی دارند (نصیری، ۱۳۹۳: ۱۱۲). همان‌طور که توضیح داده شد، کشور پاکستان و کشورهای غربی به رهبری ایالات متحده آمریکا نقش مهمی در ظهور، توســـعه و حمایت همه‌جانبه از گروه‌های افراطی سلفی در افغانستان دارند. پاکستان از طریق جذب مهاجرین و آوارگان در مرزهای غربی و شمال غربی خود در ایالات پشتون‌نشین مانند وزیرستان شمالی، خیبرپختونخواه و غیره به تربیت مذهبی و اعتقادی مبتنی بر سلفیت و آموزش نظامی آن‌ها با همکاری ایدئولوژیک و مالی عربســـتان ســـعودی و حمایت نظامی- امنیتی و مالی کشـــورهای غربی به رهبری ایالات متحده می‌پرداخت. کشـــور پاکســـتان ســـعی می‌کرد از ورود این آوارگان به مناطق غیر پشتون‌نشین و مناطق سند و پنجاب نشین جلوگیری کند تا بحران سلفیت وارد این مناطق اصلی آن نشود. سلفی‌گرایی بیشتر به مناطق پشتون‌نشین و تا حدودی بلوچ‌نشین (یعنی ایرانی‌تبارها) محدود می‌شد و هندی‌تبارهای ســـند و پنجابی منطقهٔ پاکســـتان امن را تشـــکیل می‌دهند. تمامی مدارس مذکور در مرز پشـــتون‌نشـــین پاکســـتان با افغانستان مستقر شده است. این امر سبب سرایت سلفی‌گرایی به مناطق پشتون‌نشین افغانستان شده است. در مقابل جمهوری اسلامی ایران یک برنامه مشـــخص و نظام‌یافته برای تربیت اعتقادی آوارگان افغانی و حتی شیعیان افغانستان نداشته است. آوارگان افغانی بیشتر به صورت غیرقانونی وارد کشور می شدند و بدون هیچ نوع آموزشی که در آینده در خدمت راهبردهای ایران در افغانســـتان قرار گیرد به عنوان افراد بی‌ســواد به افغانســتان بازگشــتند. جمعیت بدون آموزش و تربیت اعتقادی آوارگان افغانی در ایران پس از بازگشـــت به افغانســـتان گاه جذب طالبان و گروه‌های افراطی نیز می شدند. این امر سبب تضعیف جایگاه و نفوذ فرهنگی- اعتقادی ایران در افغانســـتان و تقویت حداکثری کشورهای رقیب مانند پاکستان و کشورهای دشمن مانند عربستان سعودی و ایالات‌متحده آمریکا شده است. از این‌رو جمهوری اســـلامی ایران یک راهبرد آموزشـــی در قبال آوراگان افغانی نداشـــته است. این رویکرد را هم در شهرهای بزرگ مانند تهران و مشهد و هم در مناطق هم‌مرز با افغانســـتان می‌توان دید. آوارگان افغانی در طول حضورشان در ایران به سراسر پهنهٔ کشور به‌جز آذربایجان و کردستان گسترده شدند و این امر تهدیدات امنیتی نیز به دنبال داشته است و به دلیل ناآشنایی و عدم خوانایی فرهنگ مناطق مختلف ایران که دور از کشور افغانستان بوده‌اند نوعی ناامنی و عدم احساس امنیت در برخی مناطق کشور شکل گرفت. این هزینهٔ امنیتی ایران با یک برنامه‌ریزی برای هدایت مهاجرین و آوارگان برای تقویت پایگاه ایران در کشـــور افغانســـتان جبران نشـــد. این امر منجر به وضـــعیت و جایگاه ضـــعیف کنونی ایران در کشور مذکور شده است.

افراط‌گرایی دینی در افغانستان

در شـــرایط حســـاس کنونی، دو عامل قومیت‌گرایی و فرقه‌گرایی از مهم‌ترین تهدیدهای امنیت ملی در عرصه محیط داخلی کشور هستند که باعث تضعیف حاکمیت سیاسی و تمامیت ارضی ایران می‌شوند، و در کوتاه مدت ســـایر حوزه‌های امنیت ملی را با چالش مواجه می‌کند. قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای تضـــعیف دولت و حاکمیت ایران، تنش‌ســـازی فرقه‌ای و بهره‌برداری ابزاری از ســـازمان‌های تروریســـتی منطقه‌ای را به عنوان راهکارهای موثر دنبال می‌کند. به ویژه این مساله وقتی جدی می شود که پیوندهایی در دو سوی مرز از جمله پیوندهای قومی وجود داشته باشد. برای مثال پیوندهای قومی و قبیله‌ای پشتون‌ها و بلوچ‌ها، و پیروی برخی از گروه‌های افراطی آن‌ها، از ســـلفی‌گری مورد حمایت طالبان و القاعده در این منطقه، می‌تواند تهدیدهایی جدی علیه امنیّت ملی ایران پدید آورد. جنبش‌های جدایی‌طلبانه و مســـلحانه‌ی قومی، حملات چریکی و ســـبک و روش جنگ‌های جهادی، از جمله تهدیدهای جدی علیه امنیّت اســـتان‌های مجاور مرزهای شـــرقی ایران به شـــمار می‌رود. به گونه‌ای که نفوذ

عوامل القاعده و تفکر طالبانیسم در برخی از جنبش‌های قومی بلوچ، می‌تواند به شکل گیری گروه‌های تروریستی، شبکه‌های جنایی سازمان‌یافته، احزاب ناسیونالیستی افراطی، بنیادگرایی دینی و غیره منجر شود، و به تدریج جبهه‌ای سیاسی- نظامی برای جمهوری اسلامی ایران در این مناطق به وجود آورد (پیشگاه‌هادیان،۱۳۸۶: ۲).

این تهدیدات هنگامی شکل جدی به خود می‌گیرد که همراه با حمایت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با شد و هریک از قدرت‌های رقیب با ایران تلاش کنند از این و ضعیت برای ت ضعیف و مقابله با ایران در این کشور استفاده کنند. برای مثال رقابت ایران و پاکستان در افغانستان با استقرار دولت طالبان در این کشور، شکل تهدید برای ایران به خود گرفت و با حمایت دولت و نیروهای اجتماعی پاکستان از طالبان این کشور در حال حاضر نیز، یکی از تهدیدهای موجود برای ایران ا ست؛ چرا که از یک سو، اکثر اعضای تشکیل دهنده‌ی طالبان از محیط فکری پاکستان تأثیر پذیرفته‌اند (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۱: ۲۲). و از دیگر سو، بسیاری از تحلیلگران حمایت آی اس آی(ارتش پاکستان) پاکستان از طالبان را بسیار شدید توصیف می‌کنند. به طوری که جان جک رونی مدّعی است که ۱۸۰ گزارش مستند متفاوت موجود است که نشانگر دیدارهای افراد رده بالای آی اس آی با فرماندهان ارشد طالبان، آموزش بمب‌گذاری به طالبان و حتی سازماندهی عملیات پیچیده برای آن هاست. به علاوه مدارکی در دست برر سی هستند که نشان می‌دهند چگونه نیروهای آی اس آی، برخی از مقامات طالبان را تشکیل می‌دهند (Quinlan, 2012: 6).

این تهدیدات با به دست‌گیری قدرت در افغانستان توسط طالبان جدی‌تر شد، به‌گونه‌ای که با آ شکار شدن حمایت پاک ستان از طالبان افغانستان، روابط تهران و اسلام‌آباد، بیش از گذشته تیره شد. پاکستان به همراه عربستان سعودی و امارات متحده عربی، تنها کشورهایی بودند که حکومت طالبان را به رسمیت شناخته بودند. ایران این شرایط را تهدیدی علیه منافع و امنیّت ملی خود و در راستای سیاست‌های کلان ایالات متحده برای مهار انقلاب اسلامی در منطقه تفسیر می‌کرد. به منظور مقابله با این وضعیت، ایران از گروه‌های مخالف طالبان از جمله برهان‌الدین ربانی و نیروهای ائتلاف شمال، تحت فرماندهی احمد شاه م سعود، علیه طالبان در جنگ داخلی افغان ستان پشتیبانی کرد. در این مسیر، ایران همگام با سیاست‌های رو سیه، هند و کشورهای آسیای مرکزی حرکت نمود تا بتواند با نفوذ روزافزون پاکستان در افغانستان، از طریق جریان طالبان، مقابله کند؛ امری که به طور مستقیم بر روابط ایران و پاکستان اثر منفی خود را برجای گذاشت. شهادت هشت دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی در سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران در شهر مزارشریف در ۱۷ مرداد ۱۳۷۷ (۸ اوت ۱۹۹۸) و نیز هزاران شیعه افغانی به د ست گروه طالبان و دیگر جریان‌های افراطی در این مقطع صورت گرفت که در همه ی موارد، ایران دولت پاکستان را مسئول مستقیم این حوادث می‌دانست (Kouzehgar Kaleji, 2012: 156-157). طالبان با حمایت پاکستان درصدد است تا با ناآرام ساختن مرزهای شرقی ایران، امنیّت ملی جمهوری ا سلامی ایران را در مخاطره قرار دهد. آمریکا که نسبت به این گروه، علی‌رغم نقض صریح قوانین بین‌المللی با سکوت همراه با رضایت، موضع حمایتی اتخاذ نموده است، تلاش دارد تا با ایجاد آشوب در مرزهای شرقی ایران، جمهوری اسلامی را در تنگنا قرار دهد و از این طریق مانع از نفوذ منطقه‌ای ایران از جمله در آسیای مرکزی از طریق افغانستان شود (سجادی، ۱۳۷۷: ۲۶۵-۲۶۶). این در حالی است که ایران، گروه طالبان را یک جریان رادیکال قلمداد می‌کند که با حمایت دستگاه‌های اطلاعاتی برخی از کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ، با تفسیر افراطی از آموزه‌های دینی و اقدامات خشونت آمیز، تخریب چهره‌ی واقعی اسلام و مهار سیاست‌های ایران را در سطح منطقه دنبال می‌کند. این امر به موازات همراهی پاکستان با نیروهای ائتلاف مستقر در افغانستان، به‌ویژه در چارچوب راهبرد جدید دولت اوباما در قبال افغانستان و پاکستان، موجب ادامه‌ی فعالیت گروه‌های بنیادگرا و اعمال اقدامات تروریستی علیه شیعیان و اتباع ایرانی، کشت و ترانزیت مواد مخدر و رقابت دو کشور می‌شود (Kouzehgar, 2012: 158-159). همه آن‌چه گفته شد نشان می دهد که نقش عامل مذهب در ساختار قدرت در افغانستان همواره به عنوان یک عامل جدی عمل کرده است.

الف)تضعیف قدرت ایران در افغانستان از طریق سرکوب گروه‌های طرفدار ایران

عامل مذهب، همواره در منا سبات ایران و افغانستان ایفای نقش کرده است. شیعیان افغانستان همواره یک اقلیت پویا و فعال بوده‌اند. آنان در ابعاد مختلف مدیر یت جامعه نقش خود را به عنوان یک هم‌وطن مسئول ایفا نموده‌اند. و دولت‌های گذشته به دلیل حاکمیت خاندانی، آنان را در مراکز مهم و کلیدی به‌خصوص در ارتش، نیروهای انتظامی و وزارت امورخارجه راه نداده‌اند. در حالی که اهل تسنن به خود حق می‌دادند که از هرکشور و سازمانی کمک دریافت کنند شیعیان را همواره مورد سرزنش قرار داده که با ایران رابطه برقرار کرده‌اند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۲۵۸). هزاره‌های شیعه مذهب، همواره تحت فشار حکومت‌های پشتون سنی مذهب، بوده‌اند. دست‌کم در دو مقطع عامل مذهب پررنگ تر از سایر عوامل بوده است؛ یکی سیاست مذهبی دوران امیر عبدالرحمن‌خان، که شیعیان افغانستان به شدت تحت فشار قرار گرفته و دیگری دوره طالبان که باز هم عامل مذهب، برای مردم افغانستان مشکل ساز شد. در این دو دوره ایران به نوعی درگیر مشکل افغانستان شد. هزاره‌ها و خاوری‌های سیستان و خراسان را می‌توان بقایای مهاجرین هزاره‌ای دانست که هر وقت تحت فشار قرار داشتند راه ایران را در پیش می‌گرفته‌اند. ایران به اقلیت شیعه

هزاره و در حد گسترده‌تر به جبهه متحد شمال و جمعیت اسلامی برهان‌الدین ربانی و اسماعیل‌خان در هرات نظر مثبت داشت. بنابراین، ایران خواسته یا ناخواسته درگیر بحران افغانستان شده بود (ملازهی، ۱۳۸۳ : ۱۵). از منظری دیگر نیز تفوق طالبان در افغانستان باعث چالش‌هایی برای ایران شد. به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان نه تنها آوارگان جدیدی را خلق کرد، بلکه با افزایش بی‌ثباتی در این کشور موجب خنثی شدن سیاست ایران در بازگشت مهاجران به کشورشان گردید. در کنار این امر و البته با اولویتی بیشتر، یکی ازمهم‌ترین نگرانی های ایران از تسلط طالبان بر افغانستان و سیاست‌های این گروه در کشتار شیعیان بود. قتل عام شیعیان در مزار شریف (حدود ۲۰۰۰ شیعه در سقوط مزار شریف) و هم‌چنین شهادت نه ایرانی(هشت دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی) توسط نیروهای طالبان، روابط ایران و طالبان را وارد مرحله بحرانی نمود. این مسئله تهدیداتی را برای امنیت ملی ایران از سوی افغانستان با قدرت‌گیری طالبان به وجود آرود، به گونه‌ای که موجب آزردگی خاطر مقامات و مردم کشور ایران را فراهم ساخت زیرا از یک سو، طالبان یک گروه جنگ‌جوی افغانی بود نه یک دولت قدرتمند از لحاظ نظامی که چنین رفتاری با ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای انجام داده بود، و از سوی دیگر، ایران هم‌زمان از حدود دومیلیون آواره و پناهنده افغانی در کشور خود پذیرایی می‌کرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴ : ۲۵۸). بنابراین تضادهای مذهبی در افغانستان قبل از ۱۱ سپتامبر یکی از عوامل بسیار مهم و تأثیر گذار در امنیت ملی ایران بوده است.

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر در آمریکا و اشغال افغانستان به وسیله آمریکا و نهایتاً سقوط طالبان، شیعیان افغانستان خود را در موقعیت جدیدی یافتند. به این معنا که روند تضادها بین ایران و آمریکا با کسب موقعیت جدید در ساختار قدرت در کابل، شیعیان را دچار مشکل کرد و آن‌ها ترجیح دادند که خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. وضعیتی که مورد تأیید ایران بوده و حتی ایران ترجیح می‌داد که شیعیان سهم مناسبی از قدرت در کابل داشته باشند، اما از این نظر که به قدرت رسیدن شیعیان با حمایت آمریکا، پیوند گروه‌های شیعی با ایران را تضعیف می‌کرد علی‌القاعده در تهران مطلوب تصور نمی شد. ولی از این زاویه که حذف طالبان از قدرت، امکان نوعی آشتی بین مذاهب و قومیت‌ها را در افغانستان در عمل تسهیل می‌کرد، تردیدی وجود ندارد که حذف طالبان از قدرت، در بلند مدت به سود ایران خواهد بود. در واقع فرصت‌هایی که سقوط طالبان برای ایران به وجود آورده تا حدودی تأمین کننده امنیت ملی ایران می بود. از جمله این فرصت‌ها می‌توان به حذف رقیب ایدئولوژیک طالبان، کاهش نفوذ عربستان و پاکستان در حمایت از سنی‌ها و طالبان، توازن نسبی قدرت به سود جبهه شمال و توسعه ژئوپلتیک زبان فارسی و اندیشه سیاسی شیعه اشاره کرد (کریمی پور، ۱۳۸۱ : ۴۷).

این تأثیرات مثبت را بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و سقوط طالبان در افغانستان می‌توان درک کرد. به گونه‌ای پس از ۱۱سپتامبر در خصوص مذهب رسمی، دین اسلام در نهایت با قید این مطلب مورد توافق قرار گرفت که پیروان مذاهب اسلامی مجازند که در حوزه تسلط قومی- مذهبی خود، فقه حنفی برای اهل سنت و فقه جعفری برای اهل تشیع را اعمال کنند و تدریس آن در مدارس نیز به همین شکل باشد. تحول قدرت از طالبان به دولت جایگزین، برای ثبات افغانستان مثبت بود و با افزایش ثبات در افغانستان، تضادهای مذهبی نیز کاهش یافت و همگرایی بین هزاره ها و سایر قومیت ها تقویت شد(ملازهی، ۱۳۸۴ : ۲۰۵). به دنبال افزایش ثبات در افغانستان و به تبع آن کاهش تنش‌های مذهبی، ایران نیز از ناحیه گروه‌های مذهبی افغانستان، شرایط مساعد و امن‌تری نسبت به گذشته را پیش‌روی خواهد داشت. زیرا تنش‌های مذهبی در افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر کاهش پیدا کرده و شیعیان نیز بر اساس قانون اساسی جدید وضعیت مطلوب تری نسبت به گذشته پیدا کرده‌اند؛ گذشته تلخی که در آن حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان به رسمیت شناخته نمی‌شد و تاریخ افغانستان مالامال از جنگ‌ها، ویران‌گری‌ها و حق‌کشی‌های دیگر مذاهب با شیعیان به صورت ها و سیرت های مختلف بوده است. پیش از ۱۱ سپتامبر تحت تأثیر حمایت دیگر کشورها نظیر پاکستان، عربستان و امارات و در دوره طالبان شیعیان بیشتر تحت فشار قرار گرفتند. به طوری که سیاست های طالبان به طور کلی نظام ولایت فقیه و اسلام شیعی را در ایران زیر سوال برده بود. اما پس از ۱۱ سپتامبر و تحولات صورت گرفته تضادهای مذهبی تقلیل یافت و پیرو آن نیز ایران از ناحیه افغانستان احساس امنیت بیش‌تری خواهد کرد.

در مسئلهٔ افراط‌گرایی در افغانستان کشورهای پاکستان و عربستان‌سعودی و نیز کشورهای غربی مانند ایالات‌متحده نقش به سزایی را بازی کرده‌اند. مثلث تشکیل گروه‌های افراطی مانند طالبان پاکستان، عربستان‌سعودی و ایالات‌متحده آمریکا است. البته نباید نقش انگلستان را نیز در گسترش اندیشه سلفی‌گرایی در جهان اسلام و از جمله افغانستان نادیده گرفت. جریان افراط‌گرایی اسلامی خود به عنوان یکی از مولفه‌های بازدارندگی و و پیرو سیاست سد نفوذ و تئوری ریملند در قرن بیستم و قرن کنونی است. اعمال فشار و محاصرهٔ دشمنان ایالات متحده و قبل از آن بریتانیا با هر اهرمی از جمله از طریق افراطیون مسلمان در کشورهای نزدیک به دشمنان این کشورها جزء سیاست‌های راهبردی این کشورها است. سیاست جغرافیایی سد نفوذ و راهبرد ژئوپلیتیکی ریملند نیز بر این اساس شکل گرفته است.

بریتانیا و ایالات‌متحده با هدف محاصـــره و شـــکســـت شـــوروی از گروه‌های افراطی حمایت نمودند و با همکاری پاک ستان و عرب ستان و برخی دیگر از کشـورهای مسـلمان، طرح جهاد اسـلامی علیه کفر را کلید زدند و با بسیج مسلمین بر شوروی فائق آمدند. جمهوری اسلامی ایران نیز با هدف حمایت از مردم م سلمان افغان ستان وارد این صحنه شد و با پیروزی مردم افغان ستان عر صه را ترک نمود. اما ک شورهای مذکور برای حضور در افغانستان و محاصرهٔ بازماندهٔ شوروی (رو سیه)، قدرت در حال ظهور چین و حتی هندوسـتان و نیز قدرت ایدئولوژیک، سیا سی و انرژیک جمهوری ا سلامی ایران، از نیروی طلبه‌های دوران جهاد برای ت شکیل گروه‌های افراطی ا ستفاده نمودند و طالبان و سایر گروه‌ها مانند حقانی و حکتیار و غیره را تشـــکیل دادند و امروزه این گروه‌ها را به بلوچســـتان و داخل خاک ایران نیز نفوذ داده‌اند. کشـــور ایران یکی از قدرت‌های مورد توجه امروزی در سـیاسـت سـد نفوذ و رویکرد ریملند ا ست. اما آن‌چه سبب آ سیب سیا ست‌های جمهوری اسـلامی ایران در قبال افراطی‌گرایی در افغانسـتان شـده اسـت، عدم درک راهبردها و سیا ست‌های ژئوپلیتیکی غرب، عرب‌ستان و پاکستان در این برههٔ زمانی و در نتیجه عدم اتخاذ یک راهبرد تهاجمی و تأمین کنندهٔ منافع این ک شور در افغان ستان شد. از این‌رو آ سیب ژئوپلیتیکی سـیاسـت ایران در این رابطه ناشـی از عدم نگاه راهبردی و امنیت و منفعت‌محورانه در رابطه با کشور افغانستان بود.

فرصت‌ها

اشتراکات فرهنگی ایران و افغانستان

جمهوری ا سلامی ایران و افغان ستان ا شتراکات فرهنگی ب سیاری در زمینه‌های مختلفی اعم از قومیت، زبان، مذهب، تهدیدات مشـــترک تاریخی، پیشینه م شترک سیا سی، اعیاد و ر سم و ر سوم و غیره با هم دارند چرا که افغانســـتان تا ســـال‌های نه‌چندان دور جزیی از ایران و بخشـــی از خراســـان بزرگ بوده اســـت. از نظر قومی پشـــتون‌ها که بزرگترین گروه قومی در افغانسـتان هسـتند که تقریبا نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند از نژاد آریایی هستند، هم‌چنین تاجیک‌ها که دومین گروه قومی افغانســـتان هســـتند گروهی اســـکان یافته و ایرانی‌الا صل ه ستند، از این‌رو از نظر قومی می‌توان گفت که ایران و افغانسـتان با هم پیوند نژادی دارند، از سـوی دیگر عنصـر زبان، بین ایران، افغانســـتان و تاجیکســـتان مشـــترک اســـت که تعریف هویت فرهنگی واحد را تســـهیل می‌کند. زبان دیگری که عامل پیوند دو ملت است، زبان پشتویی است. پشتو، زبان ایرانی است که از جمله در نوار مرزی شـرق ایران به آن تکلم می‌کنند. بر اسـاس آخرین تخمین‌ها ۸ میلیون نفر در افغانستان و حدود ۵۰ هزار نفر در ایران به این زبان تکلم می‌کنند. بدین ترتیب پشـــتو در میان زبان‌های ایرانی از لحاظ اهمیت در مرتبه دوم قرار دارد و در افغانســـتان به اتفاق زبان دری، زبان رسمی کشور است. از سوی دیگر، پشتونی و تاجیکی از نظر زبان‌شـناختی در شـمار زبان‌های ایرانی به‌شـمار می‌روند. با این تفاوت که گویش‌وران پ شتونی و فار سی به راحتی قادر به درک زبان یک‌دیگر نیستند، از سوی دیگر مناطق شمالی و غربی افغان ستان یکی از محورهای فرهنگ ایرانی و زبان و ادبیات فار سی بوده ا ست. زبان فار سی با وجود دگرگونی‌های ب سیاری که از دیگر زبان‌ها پذیرفته، همواره هویت خود را حفظ کرده ا ست. هم‌چنین اسـطوره‌های مشـترک ایرانیان و افغانی‌ها در شـعر، ادبیات، موسـیقی، رسوم و آداب و بیان تمثیلی و رمزی و تاریخ نمود یافته است. از سوی دیگر، افغانســتان و ایران تاریخ مشــترک دارند، در اعصــار کهن، اغلب قلمروی واحد را تشـــکیل می‌دادند. مفاخر مشـــترک دارند، افغان‌ها به ابوعلی سـینا، مولوی، سـنایی، فردوسـی، بیرونی، رازی و غیره همانند ایرانیان افتخار می‌کنند و آن‌ها را فرزندان ســـرزمین خود می‌دانند. دو کشـــور در حوزه مشـــترک تمدنی قرار می‌گیر ند، در غنای فرهنگ مشـترک هر دو ملت سـهم متناسـب خود را دارند. در بحث دین نیز، ا سلام سرچ شمه م شترکی ا ست که می‌تواند سرچ‌شمه‌ی وحدت‌زای تمدن ایرانی و هویت فرهنگی ایرانی قلمداد شود. در افغان ستان عامل قومیت پررنگ‌تر از مذهب اســـت و ملیت در جایگاه ســـوم قرار دارد (یحیایی و مر ضیه‌کیا، ۱۳۸۸: ۱۳۹). در افغانستان بیش از ۱۵ در صد شیعه ه ستند. اکثریت شیعه‌ها را قوم هزاره ت شکیل می‌دهند که در مناطق مرکزی افغانسـتان سـکونت دارند. تشـیع هم‌چنین در بین قزلباشـها ، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، پشـتون‌ها و سـایر اقوام پیروانی دارد. اقلیت کوچکی نیز بر مذهب ا سماعیلی ه ستند. تعداد آنها تا ۲ در صد جمعیت ذکر شده ا ست دین شیعه نه‌تنها در هر دو ک شور پیروان ب سیار دارد، بلکه در مرزهای شرقی ایران م شابهت‌های زیادی میان سنیان ایران با افغانستان به چشم می‌خورد. از این گذشته باید به یاد آورد که فقه حنفی که مذهب اکثریت مردم اهل ســـنت از این کشـورند با فقه شـیعه قرابت‌هایی در خور توجه دارند. با توجه به مطالب فوق می‌توان ادعا کرد که از نظر اشـــتراکات فرهنگی، ایران و افغانستان بسیار به‌هم نزدیک هستند به‌گونه‌ای که فرهنگ افغانستان جزیی از فرهنگ و تمدن ایرانی است.

با توجه به وضعیت دو کشور ایران و افغانستان نظر به به پتانسیل‌های ژئوپلیتیکی، ا شتراکات فرهنگی و هم‌چنین هم‌سایگی دو ک‌شور با مرز مشـترک ۹۴۵ کیلومتر که دارند، برای برقراری روابط دوجانبه پرجاذبه و توســعه‌محور، اهمیت ســیاســت‌گذاری‌های قوی و پویاتر را طلب می‌کند، لذا ایران به‌عنوان یک ک شور قدرتمند در منطقه می‌بای ست با سیا ست‌هایی که اتخاذ می‌کند نفوذ خود در این ک‌شور ن‌سبت به سایر رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با توجه به فرصـــت‌های مشـــترک فرهنگی که با این کشـور دارد بهبود ببخشـد. از این‌رو سـیاسـت‌های فعلی جمهوری ا سلامی ایران که تمایل دارد از گروه‌های تاجیک در

افغانستان حمایت کند و این مسأله خود می‌تواند یکی از منابع تنش میان دو کشور باشد. دو کشور ایران و پاکستان همواره به عنوان دو رقیب سعی داشته‌اند در تصمیم‌گیری‌های کابل تأثیر گذار باشند و هر کدام سعی کرده‌اند که از پتانسیل‌های موجود حداکثر استفاده را جهت پیشبرد منافع خود برند. هم‌جواری پشتون‌ها و ارتباطات مذهبی با پاکستان زمینه را جهت نفوذ هر چه بیشتر پاکستان در افغانستان فراهم آورده است. ایران نیز به خاطر این‌که از رقیب عقب نماند، با توجه به پیوستگی‌های مذهبی که با هزاره‌ها و فرهنگی که با تاجیک‌ها دارد، همواره ارتباط و تعامل خود را با این گروه‌ها تقویت کرده است و این دو گروه بیش‌ترین مخاطبان ایران در افغانستان به شمار می‌روند. پراکنش شمالی، غربی گروه‌های تاجیک در افغانستان و تعاملات مستمر و دیرینهٔ آنان با خراسان، اوضاع پایدارتری را برای تحکیم روابط ایران و گروه‌های قومی و مذهبی فراهم آورده است.

افغانستان و نیاز ژئوپلیتیکی به ایران

افغانستان همسایه شرقی ایران یکی از کشورهای محصور در خشکی است که دسترسی به دریای آزاد برای انتقال کالا و انرژی ندارد در صورتی‌که ایران به‌واسطه دسترسی به آب‌های آزاد و داشتن پتانسیل‌های فنی و موقعیت‌های ممتاز ژئوپلیتیکی می‌تواند این نیاز افغانستان را با داشتن زیر ساخت‌ها و راه‌های مناسبی که دارد جبران نماید به‌گونه‌ای که این دو کشور مکمل ژئوپلیتیکی یک‌دیگر باشند. کشورهای محصور در خشکی قاره‌های افریقا و آسیا، به وسیله سرزمین‌های وسیع و ناهموار، از دسترسی به دریا دور افتاده‌اند و همین عوارض طبیعی در ایجاد تاسیسات زیربنایی مشکلاتی به‌وجود آورده است (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۱۱۱). افغانستان نیز کشوری است که محصور در خشکی است و تا نوامبر ۲۰۰۰ میلادی، بین دویست دولت- ملت جهان، فقیرترین و کم توسعه‌یافته‌ترین کشور جهان شناخته شده بود. این در حالی است که قابلیت‌ها و استعدادهای آبی، کشاورزی، معدنی، معبری و حتی هیدروکربنی این کشور برای توسعه اقتصادی آن بسیار مناسب است. در واقع بخش عمده‌ای از تنگناهای توسعه‌ای این کشور، ناشی از محصور بودن آن در خشکی و دسترسی نداشتن به دریا بوده است. اما تلاش دولت‌های افغان برای دستیابی به منابع دریایی از جمله حقوق کشتی‌رانی و در اختیار داشتن بندر در ساحل عمان، از پایان قرن نوزده میلادی تاکنون به جایی نرسیده است. صدرو بدون واسطه مواد خام به بازارهای بین‌المللی برای خروج از بازارهای منحصر به‌فرد کشورهای پیرامونی و تامین ورود بدون واسطه یا رایگان اقلام راهبردک از خاک دو کشور پاکستان و ایران، در شمار اولویت‌های سیاست‌خارجی دولت‌های افغانستان در قرن بیستم میلادی بوده است. افغانستان برای خروج بن‌بست و خفگی ناشی از محصور بودن در خشکی، راه‌های مناسب دیگری به‌جز استفاده از بندرهای پاکستان و ایران ندارد. این کشور به دلیل پاره‌ای مسایل راهبردک، از جمله اختلافات عمیق دیرینه بر سر مساله پشتونستان، ترجیح می‌دهد از مسیرهای هر دو کشور بهره‌برداری کنند. هر چند این تنگنای ژئوپلیتیک می‌توانسته مبنای مناسبی برای همکاری و تفاهم راهبردک افغانستان با دو کشور همجوار ساحلی‌اش باشد، اما توسعه نیافتگی راه‌ها بویژه راه آهن در شرق ایران و غرب و جنوب‌غرب افغانستان و در نتیجه جدایی راه‌آهن‌های دو کشور، باعث شده تا از این قابلیت تفاهم‌ساز، تاکنون استفاده نشود (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

اما در حال حاضر در ایران با توجه به کارهای انجام شده طی چند سال گذشته، با احداث جاده و تلاش جهت ایجاد زیرساخت‌های ارتباطی مناسب در شرق کشور، راه‌آهن درحال احداث که از بندر چابهار در جنوب ایران شروع می‌شود و از ایرانشهر و زاهدان عبور کرده و به طرف تربت حیدریه در استان خراسان و از آن‌جا به افغانستان ارتباط پیدا خواهد کرد. بندر چابهار به دلیل موقعیت راهبردی، که نزدیک‌ترین راه دسترسی کشورهای محصور در خشکی منطقهٔ آسیای مرکزی (اترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان و قزاقستان) و نیز کشور افغانستان به آب‌های آزاد است از اهمیت فراوانی برخوردار است و سازندگی و سرمایه‌گذاری فراوانی در آن صورت می‌گیرد؛ از جمله ساخت اسکله و افزایش گنجایش بارگیری کشتی‌های اقیانوس‌پیما و ساخت راه‌آهن به سوی آسیای مرکزی و احداث فرود گاه بین‌المللی. این بندر یکی از مهم‌ترین چهارراه های کریدور شمال- جنوب بازرگانی جهانی است. همجواری این منطقه از کشور با آب های آزاد بین‌المللی، در تمام مرزهای جنوبی آن بارور سازی قابلیت های ترانزیتی و توسعه این قابلیت ها تا سطح استانداردهای بین‌المللی را، به‌عنوان یک راهبرد اساسی در جهت دستیابی به تعادل‌های ملی و منطقه‌ای، مطرح می‌نماید زیربناهای نسبتا آماده‌ی منطقهٔ آزاد چابهار و محور اصلی ارتباطات جاده‌ای شمالی- جنوبی، با مبداء این شهر که بعد از عبور از شهرهای ایرانشهر، خاش و زاهدان، دسترسی به مرز میلک را برای ارتباط با کشور افغانستان و همچنین، ادامه این محور اصلی تا استان‌های خراسان و ارتباط با مناطق شمالی کشور افغانستان، از طریق نقاط مرزی نظیر دوغارون و کشورهای آسیای مرکزی را، از طریق نقاط مرزی سرخس، باجگیران و لطف‌آباد (و نیز از طریق افغانستان) امکان‌پذیر می‌سازد. بنابراین، توسعه فعالیت های ترانزیتی از مبداء چابهار و مقاصد کشورهای افغانستان و پنج کشور آسیای مرکزی به‌عنوان یک الزام

تو سعه ملی، منطقه‌ای، باید مورد توجه قرار گیرد (دفتر آمایش، ۱۳۸۳: ۷- ۱۴۴ و ۱۲۶).

با روی کار آمدن دولت حسن روحانی در ایران و دولت اشرف غنی در افغانستان، توجه بیشتری به مسئله دستیابی افغانستان به دریاهای آزاد و خروج از تنگنای ژئوپلیتیکی از طریق منطقه جنوب شـــرق ایران صورت گرفته است. عبدالله عبدالله رئیس اجرایی دولت افغانستان در سفری که اواسط دیماه ۱۳۹۴ به ایران داشت به منطقه چابهار رفت که این نشان از توجه افغانستان به این منطقه به عنوان فضای تنفس ژئوپلیتیک افغانستان دارد (خبرگزاری آناتولی، ۲۰۱۶/۰۵/۲۳). همچنین در سفر اخیر رئیس جمهور افغانستان به ایران در تاریخ ۳۰ اردیبهشت و ۱ خرداد ۱۳۹۵، وی در نشستی سه جانبه با حسن روحانی رئیس جمهور ایران و نخست وزیر هند، سند همکاری توسعه چابهار را امضاء کرد. در این سفر «خانجان الکوزی» نایب رئیس اتاق تجارت و صنایع افغانســـتان در این باره گفت که چابهار نزدیک‌ترین بندر دریایی به افغانســـتان اســـت و علاوه بر نزدیک بودن نســـبت به بندر کراچی و بندرعباس، دولت افغانســـتان را از وابســـتگی به کراچی پاکســـتان رها می‌کند (جام‌جم آنلاین، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۵). اهمیت این پیمان سه جانبه در ســـرمایه‌گذاری هند در بحث توســـعه چابهار، اعطای زمین استیجاری به افغانستان برای کشتیرانی و ترانزیت و بهرمندی ایران از کشـــورهای همســـایه و منطقه برای توســـعه منطقهٔ توســـعه نیافته جنوب‌شـرق اســـت. ورود افغانســـتان به چابهار ســـبب جایگزینی ایران باثبات با مزیت نسبی بالا با پاکستان پرمخاطره و با مزیت نسبی پایین است.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان چنین ارزیابی کرد که کشور ایران و افغانستان دارای مزیت‌های نسبی سرزمینی و انسانی برای یکدیگر هســـتند. اما عدم مدیریت درســـت این امتیازات و حضـــور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در افغانســـتان به دلیل اهمیت ژئوپلیتیکی این کشـــور و در نتیجه بروز تهدیداتی مانند تروریزم و افراط‌گرایی دینی و نیز بروز مســـئله قاچاق و تهدید امنیت ملی ایران از داخل کشـــور افغانستان، همچنین مسائل آب و تشدید اختلافات هیدروپلیتیکی و نیز مشکل آوارگان افغانی و عدم مدیریت درست آن از سوی دو کشور، مانع از ایجاد یک رابطه پایدار و مبتنی بر حســـن همجواری بر محور واقعیت‌های ژئوپلیتیکی شده است. این امر از یکسو سبب تشدید فقر و عدم توسعه‌یافتگی در افغانستان و در نتیجه تشدید افراط‌گرایی، دخالت قدرت‌های بیگانه، افزایش قاچاق و تعداد مهاجران و در نتیجه ایجاد یک روند تساعدی در مشکلات بین دو کشور شده است. این امر بر تداوم توسعه‌نیافتگی و بی‌ثباتی و ناامنی در افغانستان و توسعه‌نیافتگی در محور شرق و جنوب‌شرقی ایران و تهدیدات امنیت ملی برای ایران شده است.

بنابراین به رغم بهره‌مندی ایران از موقعیت مناسب برای افغانستان، به دلیل حضـــور قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای رقیب یا دشـــمن و با سطح نفوذ بالای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی و نظامی در افغانســـتان، ظرفیت‌ها و قوت‌های ســـرزمینی ایران در این رابطه با ناکارآمدی جدی مواجه شـــده اســـت. دولت ایران بایســـتی این واقعیت ژئوپلیتیکی را درک کند که تنها عناصـــر مادی ژئوپلیتیکی و عوامل موجود در رابطه با اشتراکات فرهنگی و بدون در نظر گرفتن کنش‌گری فعال بازیگران عرصـــهٔ ســـیاســـت‌خارجی، توان فرصـــت‌زایی و تقویت جایگاه ایران در کشـــور افغانســـتان و هر کشـــور دیگر را ندارد و یک دیپلماسی فعال، یک رابطه و رایزینی فرهنگی پویا، یک روابط اقتصاد راهبردی و هدفمند و نیز یک نگاه امنیتی هوشمندانه به محیط خارجی و کشورهای جهان به‌ویژه همسایگان است که می‌تواند سبب توفیق ایران در محیط خارجی و به عنوان مثال کشور افغانستان شود. کشور افغانستان نیز به یک دیپلماسی پویا در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی و امنیتی با ایران نیاز دارد و هر دو کشـــور باید این واقعیت را درک کنند که امنیت و توسعه کشـــورهای همســـایه یکی از تضـــمین‌های اصـــلی توســـعه و امنیت در فضـــای ملی خودشـــان اســـت. تأکید بر مناطق راهبردی ایران برای برون رفت افغانســـتان از قفل‌شـــدگی ســـرزمینی و نیز استفاده از فضای افغانستان برای تجارت ایران با چین و شرق آسیا و آســـیای مرکزی و نیز توجه به بازار مصـــرف و ســـرمایه‌گذاری در افغانستان از طریق در پیش گرفتن یک دیپلماسی واقع‌گرایانه و پویا و هوشـــمند شـــرط بهره‌مندی دو کشـــور از تمامی مزیت‌های نســـبی ژئوپلیتیکی یکدیگر است.

منابع

احمدی، ح. بیدالله‌خانی، آ. (۱۳۹۱)؛ «طالبان پاکستان: علل پیدایش، ماهیت و چالش‌های امنیتی»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۱.

احدی، ن. (۱۳۷۹)؛ ایران، عربستان و جنگ در افغانستان.

اطاعت، ج. ورزش، ا. (۱۳۹۰)؛ «هیدروپلیتیک هیرمند: دلایل، آثار و پیامدها»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۸۰.

افضلی، رسول. (۱۳۸۵)؛ پ«یامدهای ژئواستراتژیکی ۱۱ سپتامبر در منطقه خاورمیانه»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۷.

امیری‌نیا، د. (۱۳۸۴)؛ بررسی چالش‌های جغرافیایی موثر در توسعه روابط ایران و افغانستان، پایان نامه کارشناسی ارشد.
بزرگمهری، م. (۱۳۸۹)؛ «حضور ناتو در افغانستان و چالش‌های پیش‌رو»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سیزدهم، شماره دوم.
پهلوان، چ. (۱۳۷۸)؛ افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران: نشر قطره.
پیشگاه هادیان، ح. (۱۳۸۶)؛ امنیت مرزهای شرقی ایران، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، گروه مطالعات راهبردی.
جام‌جم آنلاین، (۱۳۹۵/۰۲/۲۹)؛ «رئیس جمهور افغانستان به ایران سفر می‌کند»، قابل بازیابی در: http://jamejamonline.ir/online، تاریخ بازیابی: ۱۳۹۵/۰۳/۱۸.
حافظنیا، م.ر. علی‌زاده، ج. مجتهدزاده، پ. (تابستان ۱۳۸۵)؛ «هیدروپلیتیک هیرمند و تأثیر آن بر روابط سیاسی ایران و افغانستان»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، شماره ۴۵.
خبرگزاری آناتولی، (۲۰۱۶/۰۵/۲۳)؛ «رئیس جمهور افغانستان به ایران سفر کرد»، قابل بازیابی در: http://aa.com.tr/fa، تاریخ بازیابی: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳.
رحمانی، ع. (۱۳۸۳)؛ «پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در افغانستان»، تدوین توسط خسرو شاهی، تهران: کتاب آسیا.
سجادی، ع. (۱۳۷۷)؛ «طالبان؛ ایران و پاکستان مطالعه‌ی سیاست‌خارجی ایران، پاکستان و عربستان درباره افغانستان از سقوط مزار تاکنون»، نشریه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع)، شماره ۲.
سنایی، و. (۱۳۹۰)؛ «هیدروپلیتیک، امنیت و توسعه همکاری‌های آبی در روابط ایران، افغانستان و ترکمنستان»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره دوم.
عزتی، ع. (۱۳۸۰)؛ ژئوپلیتیک در قرن بیست ویکم، تهران: انتشارات سمت.
علی‌آبادی، ع.ر. (۱۳۷۲)؛ افغانستان، مباحث کشورها و سازمان بین المللی، وزارت امورخارجه.
علیزاده، ا. (۱۳۸۸)؛ «مطالعه سیاست خارجی در سند چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴»، اقتصاد: راهبرد توسعه، شماره ۱۹.
قمری، ع. (۱۳۸۸)؛ بررسی جایگاه ژئوپلیتیکی افغانستان در طرح خاورمیانه بزرگ، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران.
کریمی‌پور، ی. (۱۳۷۹)؛ ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.
گلر، آ. استاهل، آ. (۱۳۸۳)؛ «بازی بزرگ جدید: به نفع چه کسی؟ منابع استراتژیک در آسیای مرکزی و افغانستان»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۴۷.
متقی، ا. رشیدی، م. (پائیز ۱۳۹۱)؛ «بررسی و تحلیل عوامل و زمینه‌های ژئوپلیتیکی شکل‌گیری و گسترش طالبان در کشور افغانستان»، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه خراسان بزرگ، سال سوم، شماره ۸
مجتهدزاده، پ. (۱۳۸۱)؛ جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
ملازهی، پ.م. (۱۳۸۳)؛ ثبات در افغانستان و نقش آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران.
میرحیدر، د. (۱۳۸۴)؛ مبانی جغرافیای سیاسی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات سمت.
نصیری مشکینی، ت. (۱۳۷۷)؛ «استیلای طالبان بر افغانستان و امنیت کلی جمهوری اسلامی ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۳-۱۳۴.
نصیری، م. (۱۳۹۳)؛ آسیب‌شناسی ژئوپلیتیکی سیاست‌های ایران در قبال کشور افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران.
ورجاوند، پ. (۱۳۷۷)؛ «بحران دیپلماسی ایران و پیامدهای آن»، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره ۱۳۳-۱۳۴.
ورجاوند، پ. (۱۳۸۰)؛ «نگاهی به رویدادهای افغانستان»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره، ۱۷۳-۱۷۴.
یحیایی، س. مرضیه‌کیا، س. (۱۳۸۸)؛ «مطالعه انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دهم، شماره ۱.
Kouzehgar Kaleji, V. (2012): “Ups and Downs in Iran-Pakistan Ties”, Iranian Review of Foreign Affairs, Vol. 2, No. 4, 141-178.
Quinlan, P.J. (2012): “Pakistan: A Conflicted Ally in the Fight Against Terrorism Since”, Global Security Studies, Vol. 3, Issue 1, 1-14.